بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مطبوع جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال است پس از املای ستایش
جهان پناهی که حلقه بندگیش زیب گوش سر سلاطین است عالمگیر اورنگ زیب همایون فال به رای
مهر انجلای اشعوران سخن رس و سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات
عالمگیری منتخب کلمات طیبات که مولف از رقایم کرایم پادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان است انار الله برهانه هشتین بو خلافت فرزند سعادت
توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم الملقب بشاه عالم بهادر است و در بعض جا سلطان
محمد معظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاتمه اقبال
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر نامهربان عبارت است از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزاده
عزیز و فرزندزاده بهادر اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر
مهین پسر سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزندزاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر
و عمدة الملک مدار المهام وزیر عبارت است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابیست از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و
نصرت جنگ مختصر القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ میرزا بخشی بیاست از میر الصدر الدین محمد خان
صفوی میر آتش از تربیت خان و حمید فقط مختصر اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسومه بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه اول در خلافت
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه اعلی حضرت فردوس منزلت تسخیر ولایت بلخ و
بدخشان و خراسان و هرات مالک قدیم موروثی توجه مصروف داشتند و یکبار افواج بادشاهی بسرکردگی
مراد بخش بآنصوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که
بی طلب حضور خدمت آمد و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه مفتوحه از دست رفت و
زر ضائع گشت از انجا گفته اند پسر خلف حضرت نظر باین توجیه که اگر پدر نتواند تمام
کند. این فارا آرزو باقی ست بدبیرش عار نیکه نبیره آنحضرت طباقچی بسته و سامان با
بان سمت تقسیم و دیگر از باجه می آید باوجودیکه تاکیدات حضور شما هم طلبرا نگرفته اید باین همه صدر
ظاهر کاشما نیست عار روشن بجو عار روست این همه دلی بود خود آفتاب بسر کوه است بدست هرچه و نادانی
شما فکر خود کنید که در پنجاه پشیمان چه خواهید بود و از انجا بحضرت حق سبحانه تعالی حضرت اعلی رقعه
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض منظر بظاهر شد که بسیار خوش روزی اهل ایران
بتکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این عیب بد تانه از که آموخته اند ظاهراً از آن عرب که خود را
سید میگویا بدع بدنام کننده نکونامی چند تعلیم کرده باشد مبرا آن این نزاع بیا مخصوص عقاید کفا
هنود در و جابین یکسانیت لعین سید ا تاریخ هند من یعمل شیئا حتی رن جا الفعل نگرایدیت گفته
من شده بسیار گو. از شما نیکتن نشد سه هرز تعصب استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و همین
بالی اضافه سیر جاریین نظاهر بسیار است میداند عرضه تعکه نوشته بود بدیطالعه رأیت بشی عربت خرد

بزرگ امکان ندارد ظرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر بیرون خیمه پسر از کجا یافتند جلال
ع عمرت دراز باد که این هم غنیمت است * به پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد
رقعه ۳ مبین نوید خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه نمی نمایند و نوکران بیش از حساب نگاه
میدارند ظاهر اقصد تنبیه ایشان داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد و باشد که آمدن دار السلطنت لاهور
که در نیولا کرده اند موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن بهمه وقت تیر از نوکری
بر طرف ع از ماست همه فساد باقی * رقعه ۵ مبین نوید خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را
چرا ناخوش کرده یاد ایام بادشاهزادگی باهر یک سلوکی میکردیم که همه راضی و شاکر بودند حضور تربیت
نمی شد لیکن تعریف تو میشنیدیم میکردند با وصف آنهمه برادران نامهربان بعضیها حرکات نا ادا کرده ملازمان را
اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادران نامهربان حرکات نا ملائم کرده جرم بی ادبانه بر زبان آوردند
تا به پایانه اغماض و تحمل متنبه شده از انصاف اقرار به صفا و صلحکاری کردند تا نقش سردار بهادری
لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت نقش گشت کار یک دست بسته نرود بازوی این ضعیف قوی گشت
شما اصل فتح الله خان را رنجیده خاطر کرده هیچ سپاهی جگر دار همه کاره را که بکار عمده شما آید دشمن میکنید
فرد گر صد هزار لعل گوهر بهی چه سود * دل شکسته نه که گوهر شکسته * مضی ما مضی آگاه باشید الاهم زبجای کنید به
بسعی اصلاح کار مفید است بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر * هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
پیشتر هرچه شد والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادتمند توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم
از نوشته غزنین معلوم شد که چهره زعفرانی بر سر چاه پلوانی بر سر دیوان نشسته حسن لطیف چیلی
نام باین شش فتق رقعه ۷ مبین نوید خلافت اسحق خان از حضور رخصت یافته باجل رسید انچه به بابا
احوال شده ابلاغ نماید از خبر نیست گذشتیم تحاشیم به ایشان عاصی بر معاقبه چاه کشت لازم
نفس شوم بسامی فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکند و بپیوند رشته خون

کہ بندگان خدا نیز بشنوند آنچہ بنظر می آید طرفہ ہنگامہ بر پا شدہ نیست اینہ ہ مقلب القلوب توفیق

حفاظت خلق اللہ کرامت فرماید در باغ نیک ملاحظہ کنید نام

باد شاہزادہ محمد اعظم شاہ بہادر رقعہ فرزند عالیجاہ ہیچ سوار که این عبہ فرستادہ اند

از سواری آن خیلی خوشحال شدیم و یاد از جوانی ما پدر پیرزمان فرزند جوان بخت بہ ماکان حفظ

نحو شعرام موسوم گردیدہ چون آن فرزند در تجویز نام مطابق ہر چہ بہ شاہ زادہ نام یکی

اسپان خاصہ کہ در فہرست آن بقیہ بنگ و نسل عراقی نسبت بہ ما بنویسید تا نام

دالی انہ مسلہ آن فرزند بنا بقصہ پیر خوشگوار نام سلام تعاعا نمودہ اند چون آن فرزند

جوانی طبع دارند در دادن تکلیف پدر پیر چرا می شوند حال سپاہی سبز بلاس نا مید شد

رقعہ فرزند عالیجاہ نیرہ کچہری بربانی شما در زمستان بیاد می آید الحق کہ قبولی اسلام خان با

پیر پیر محمد اعظم کہ سلیمان ہم پیدا از شما بگیریم اما شفقت پدری تقضا نکرد اگر از شاگردان کسی مہارت

این فن داشتہ باشد طلبیدہ آید و الا خوشا روزیکہ بیایند و بچہ پرورند تحریر اند بیت خوشا وقتی

و خرم روزگاری کہ یاری برخورد از وصل یاری بیت ہوس انہم یکسر فرصت دنیا فرصت

از روز فرصت رقعہ فرزند عالیجاہ محمد اعظم کہ فرزند بہادر نزد آمدہ کار روش ترقی

روز بروز حال از ترتیب الاجات غافل نباید بود و چون پیادہ و سوار تیار

بنام فرزند زادہ بہادر بحال خواہند فرمائید کہ از جونپور راجہ بشن سنگھ بر ہمراہ

دار دو توپخانہ و غیرہ اسباب مطلوبہ این مہم از قلعہ اکبرآباد و نگیر و والا شد گر آمدہ

راہ رست بہ اسلام آباد متصل برسد رقعہ فرزند سعادت توام عالیجاہ اعلیٰ حضرت میفرمودند

کہ شکار کار بیکاران است لیکن ہر گاہ جمعی امور ضرور ساختگی کارہا دنیا چہ سبب کا الدنیا مزرعۃ

الآخرہ واقع شدہ خود بدولت نفس ہمیشہ چہار گھڑی آخر شب از خوابگاہ بر آمدہ بابت رفعت

وضو کرده باوراد و وظائف می پردازند و پیش از صبح صادق بعد بانگ اذان با جماعت فضلا
نماز صبح ادا کرده تسبیح بکف در شستن تشریف می آورند و شرف خیابان سعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد
بر آمدن چهار گهری روز در دیوان عام جلوس فرموده در آن مجلس بسیج مهمات ایران خبر و کل با شعرا یافته
دیوان اعلی میر بخشی تجویز اهل خدمات حقائق حسن روداد بالفشانی ناظمان فوجداران و
اعیان کروریان صوبجات بعرض رسانیده در آن میانه کدام بانجاح مهم پرداخته دو گهری دیگر
می نمودند و بعد ملاحظه اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری سپری شده از دیوان عام
بدیوان خاص رونق می بخشیدند و انعام بخشیان عظام احوال دستوران منصب معروض
حکم عوض میرسید نظر ثانی حاصل میکردند و تنخواه باقی و وقائع هر صوبه بعرض کرده فرامین بعد
صدور احکام فرامین بحکم ناطق ایشان نیست تا در بیت اوقات پیش میبردن بعد
خامه کتابت از دو جلال مرتب شده متوجه شده بتقویت تن و قوت عبادت دو گهری
ساعت نوشجان فرموده خبر اکل شرب لطیفه خوان این مائده داران اکثری از آن علما و فضلا
طلبه علم و مساکین غربا یتیمان و بیکسان و بیماران بودند نصیبی از شما نظر کیمیا اثر
میگشتند ... بوده در خوابگاه خاص تشریف برده بحسب عادت قیلوله کرده بعد
دو پاس چهار گهری از خوابگاه بر آمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول شده بعد
از ادای نماز ظهر و اوراد به تسبیح و ... در مسجد آمده نشسته دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض
معروض مطالب مالی و ملکی ... اکثر کاغذها بدستخط انور رسانیده چهار گهری روز مانده باز دیوان عام
درینوقت بخشی دیوان عموما منصب طلبه داران جاگیر را از نظر انور گذرانیده و آنحضرت بعد
تفتیش احوال حسب و نسب جوهر ذاتی و کاردانی کدام فرموده بتشخیص منصب تنخواه جاگیر حکم صادر
بعد شام بدیوان عام خاست نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف ... اینجا ...

و نغمه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عجم جهان گرد نشسته‌اند درون حجره
نسوان ... هر کیف ... غیبت طبع ... احوال اسلاف از بزرگان بادشاهان و عجایب
خواب ... بعض ... آنحضرت تا نصف اللیل ... بود این تقسیم
فرموده‌اند زندگانی و فرمانروائی ... شفقت پدری ... فرزند ... قلبی ...
... هر چه خوب باشد ... [illegible] ... آنچه بیاد آمد
بزبان قلم داده شد ❊ رقعه ❊ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهراً بر سواری
... آنچه ... ایشان پا و افتاد به زندگی ... در حضور
... طریق سواری دیده ... اخلاق آن پسندیده ... خرام ... خرام ...
... ❊ رقعه ❊ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ... آن ...
... از اهل ... معزول شده ... آنجا ... ملک ... می‌گویند ... اگر ...
... مها ... بنام ... احوال ... شد
... شده ... ❊ رقعه ❊ فرزند عالیجاه ... مصطفی قلی بیگ دیوان خاص
کار ... انجام ... غنیمت است ... منصب خطاب خانی اگر ... داده آید آدم خوب
... بیت ... بیت ... عالم ...
... سعد الله خان ... ازو ... بیت ... بود ... زندها
گستاخ ... گفت ... خوب ... گفته ... دیانت امانت
و خلقت انسانی ... حق تعالی کرامت کرده باشد ... آقا ...
... معاش ... احوال ... البال ... عالم ... خلل ... ازا
او ... شده ... ❊ رقعه ❊ فرزند عالیجاه ... جنگ التماس ...

کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بیشتر از شش هزار سوار مرحمت شود لیکن چون کار دست بسته از دست او برآید

و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن استاد داده‌ایم از همان جاهای بطرزی که از آنجا آورده یکی بگیرد و شکایت این صوبه

غلطی که مافوق فهمیده است بجا آورد رقعه ۸ فرزند عالیجاه نجابت ... مقصد جمال الاختصاص شاه آن فرزند

سکنه اراده الله بهشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران از ینجا

... ان نیز بود بدو برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسید که تغییر محال دیگر آورده از ینجا ...

رقعه ۸ فرزند سعادتمند توأم محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گور با

کمال نخوت پیدا پایه شور و فساد شده معد هنگامه آرایی بود از دست اولیای ... آن فرزند

ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمدلله علی کل حال بیت ... احسان ...

احسان ... ثابت شوم فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض سعی آن فرزند است که از اول ...

کارهای عمده بادشاهی میکند با این چه که تهنیت خالی از بیان نباید بالا مرا ... پنجاه هزار روپیه ...

آن فرزند مرحمت نموده‌ایم چون این ... قتل ... آورده که گویا گنجشک ... باز ... زنده او را

پانصدی ... منصب و خطاب ... و خلعت و شمشیر و اسپ ... بلندی بخشیدیم آن فرزند هم ...

... و ... اقبال ... استقلال ... نیابت ...

دیگر ... رقعه ۹ فرزند عالیجاه ... خان ...

تغییر کردن ... نخواهد ... است ... شکستن ...

از ... سپاه گری ... نو ... بغیر ... دیگران ... اول ... است

... است که مثل حسن علیخان ... خان ... خان ... غیره ... از ینجا ...

... آنجا ... اند ... آن فرزند ... شجاعت خان ... است

و الا این صوبه گجرات ... خدا نخواسته ... ان ... خواهد شد

پیشتر مختار اندیشیت سن نگویم که این بکن لیکن بهوصلت بیش کار آسان کنت * العاقبة بالعافیة

رقعه ۳ فرزند عالیجاه بالهام جاسوسان معلوم شد که شما سلاح و [illegible] تا جمعیت بنیاد دنبالی از

بخاطر نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران را ستانی نمیتوانند [illegible] بابت نمی تواند

آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر شما اینحال بوده باشد و ابر حال طرق و شوارع [illegible] معلوم میشود که شما

اخبار معتبر با آن فرزند نمیرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست جهانبانی است کاتبان

جدید تعین نما [illegible] برسانند و فوجی متعین [illegible] رسانند که استیصال

[illegible] کرده شاه [illegible] از شهر جماعت حرامیان پاک سازند [illegible] تاکی [illegible] گرد بیت

من نگویم زیان کن یا بفکر سود باش * ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش * والدعا رقعه ۴

فرزند ارجمند عالیجاه آنچه در صفحه [illegible] خوش نماش که اکنون با وجود تلاش بهم رسید طرق و شوارع

[illegible] بود [illegible] من [illegible] نظر گذشت [illegible] آن فرزند [illegible] شکر [illegible] علیه [illegible] از

دو سال [illegible] تعالی [illegible] رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد دارند که در خدمت میان

عبد اللطیف [illegible] الشریف [illegible] کلام [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] از مصاف [illegible]

مصنف خانقاه [illegible] جان بلند [illegible] ماده [illegible]

[illegible] قبل [illegible] فقرا و اهل [illegible] برکت [illegible]

معافیت [illegible] و مسافر [illegible] [illegible]

[illegible] فالات [illegible] رعایا [illegible] یاده ازان [illegible]

[illegible] کسبان [illegible] کل [illegible] سوال [illegible] با شاد [illegible]

سانه [illegible] فی [illegible] کی [illegible] از رجال [illegible] گواه [illegible]

[illegible] نامه [illegible] سکه [illegible] نقل [illegible] آمد [illegible] فرزند

تلقی شد والی عمار رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه از فوجدار نواح احمدآباد
کرده اند و مواجبات بخیه پوشان افربای سرداران سیر قره ... پیشان سجابت اروغه ... کو بعد از
آن فرزند باشی یا شیر هیچ مال مردم خوار او باش فریق و امادش شد خلق الله ابتلا شده
حیرانم کرده دست و خرابی اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را کافر باشیم عذر
از ظالم مأمور باید عمل ست تا بان نظر داریم که ظالم را از رسیدن به داد و داد خواه رسید
مجبور ظلم بودن بیت گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو رقعه ۲۴
فرزند عالیجاه شبل از اهره با رقعه به بیچارهٔ ناکی بحال تباه و محروم خواهد بود بادشاهی حقیقی دارد
بو سهایش آنچه کرد ... متعلق ست هیچ حال نباید بود و یادداشته باشند که ... طفیل
... جان ... که سنجاف کرد فیل را از شوخی باز داشت خاست ...
گرفتن کرد حق خاتم آدمیا او مردم ... آخر از خاطر ساینه ارکند ...
... شما گاهی ... طرف سازند بیت قدیمان در اصفهان بر قدر کسی گزینند ...
عمده رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان حقی ست که خواهی نخواهی این عمل کرده شود
بعد تحقیق آنچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه رزگ سعدالله خان ...
اعلی حضرت سبب بیماری عرض کرد که فقه چند روز بنظر آمده بود دل ... بالغرض ...
نیابت ... عدالت فرایش ... مال و شجاعت سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا ...
از غریب جهلان ... علمست ... بعون ... مستقل ماندن ... شد ... مقصود نبودن ...
از تدبیر راضی و شاکر ماندن تقدیر ... خاندان از ترحم نمودن بیتیمان و محتاج نشدن خود دارد
کاسه ... اصلاح و صواب ... منصور بودن ... همت فرا شد ... ست
باشد از نیت ... درود ... آن حضرت ...

محفوظ شده بوسه بر پیشانی خان مهربان دادند و آخر روز چند تهان مجموعی زر و روزی یکی بیگ
بخان ... فرموده خواستم که تنها ... بالفرزند ... نوشتم توفیق عمل ... رفیق باد

رقعه ۳ فرزند سعادتمند توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه ... آن فرزند عالیجاه
در نقارخانه ... بیایند حیف صد حیف با وصف دعوی ... نیابت سلطانی هر کارها را
چه شد که خبر نمی‌یابند ... فروشی خواهد بود ... رقعه ۴ فرزند

عالیجاه ظاهراً ایشان یکماه طرف ... کلنگ بسر برند اگرچه ... فرصت غنیمت است که هم
تماشا و هم ... امید ... فراغ از انجام ... آن گفت خوشا و
خوش آنکه ... حقوق ... آن احادیث
تواریخ مشهوره و غیره کتب سیر ... باید ... مشغول
اگر اطمینانی حاصل شده باشد ... شجاعت ... محمد بیگ
چرا نمی ... شوق ... [illegible]
و سعادت ... نوبت ... [illegible]
نمی آید ... رقعه ۵ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند بجان
مشتاق ... رقعه ۶ فرزند عالیجاه
محمد اکبر ... کمال
... رقعه ۷ فرزند عالیجاه ... اوقات
گجرات مولد این عاصی پر معاصی ... فوجدار
آنجا ... کمال و جمال ...
درشان ... ضعیفان ...

دیگر بیست شما باشد رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه
ضاله لئیم رفته میگویند که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان فرزند دیوان کرن تن ایشان دست ابی
آن قدیم را بشوران جدید در نظر شما نمودن نشستند دیدن آن رفته گذشت الطالب بعد
کالاشی به بد بیش خاوند و لا انبویند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۲۴ عالیجاه
هوا خواهان شجاعت خان و محمد بیگ نپوشیده حقوق خدمت نگاه دیده
ویک تبنی انداند تقصیر که صدق بطلان آن العلم عند الله چرا زبان انداز ند و بنام
تغییر مسلمان می نمایند رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه شنیده شد که محال صوبه
جاگیر ایشان صرف شده بود بلند خان و علی خان کم منصبان مثل نوازش خان و جدار آنجا
بوده اند آن نور الابصار عامل کار گاه امانت بندگاه شجاعت پناه آنجا نشستند روز حضور
مذکور شد که رونق افزایش مال آباد محال جاگیر سعد الله خان عبد النبی دیوان خان صرف کرده
خود بجان ولی امور کار کتابه با خان که شنیده ایم
که شما سگ پاس را از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی وصف زر فشانی
آنحضرت الحمد لله خوانده زبان افشان آوردند که این صفت خود شما اهم موصوف
بوده ایم شما از پس آدم آمادار خدا آن که کباب
کم دیده نیست نیست نیست خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه شغل عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه بسوانح نگار ظاهر میگردد
غفلت داد داد غفلت رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه شما
و نوشته خدا حافظ محمد بیگ خان
فوجدار عجیب تشخیص ظاهر

اینجا چنجر از یاران پناهی نشین قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید میر او را که دران
صوبه فی الجمله معرفت بهم رسانیده تعیین میکردید مضایقه نبود به تقدیر فوجداری که سرکار ننگر کوت مع محالات
آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران قدیمت نشان خود و همراه ایقو و نبیره بیگ نداران لشکر
و بهادر بیگ شهر و نی که اگر دوری از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهر است تحمل این کار توانند شد و یا بست
دو قید مالی بر و انظم نظم معاملات ملکی و مالی است ضایع کاران بطالب جو موجود و خوش کردن
ریست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره
و مهمات بتکاشته می فرمودند اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان
و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق
معاملات تعلق خاطر و توجه باطن ظاهر میفرمودند بیاد داریم وقتیکه اعلی حضرت امر تسخیر
تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطابق دولت تجویز بیتاس
از اهل کار و بیکار بهم رسید نه حالا یک کس به از دیوانی نگاه که بحلیه آگاهی کاردانی آراسته باشد
میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه ایشان که نسبت بخیر داند
با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن قضیه چرا غافل می باشند در باره حاجی پور
و مینی پور و دیگر تهانجات فوجدار که سر فرد اره گیر و خطیر میشود و از چهیر گنج و قریب
لشکر گولیان راه میزنند سکنه شهر و مسافران عجب البته بسیر بی ادبان قدم بیگ داروغه توپخانه
و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و از تهانجات نجونیان خائن مردار خوار سیره و مظلومان تهانجات
اندیشی آخر زندگی توانند سر نفر یاد حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا
و خوف تنبیه جل علا از خاطر سیر فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدرخان ثانی و پسران
بهلول شیرانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند سکان شهر حمایت دارند

واشگاف میگوییم که در دیار ایجا برعایت غفلت از احوال عمال خود فهمیده شد و تعهد کار و
سرکار ها معتبر و محتاط در عمال بگذارند و در زمره عمال حکام نجو نهند و بترتیب تیلاقی نپردازند فردا
چو پیش گنیم روز حشر خواهد شد متمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه
قاضی عبدالله برحمت حق پیوست ما را تعلق الله را درین خدمت خشنود کرده بود از
احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چنانچه قاضی که پدر ایشان بود جوهر فضیلت
هنوز ضمیر صلاح اگر دارد بنویسید آخر خطیر تر از قضا نیست که بندهای او جل شانه بقول و تصدیق
قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق جناب
چنانکه باید موفق بود ادام خوب النادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه ارو غضه عرض که شمارا
محتاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر باوصف نسب بیش جاگیر حاصل آن گشته عرض
توسط این کار را دیانت شرط است الدین پسر او خان که پیش ایشان است اگر این هم ضمیمه شود
داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و مختبی امور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض میوه
جویای انسان است آن حکم عقاد و ارواح حکیمی رسیده که دار د غرض حیثیت گفت بغرضی که
جوهری است از خلقت جبلی و صقلات تا بان نظر غور و توجه باطن آن قالب که بسیج محتاج نماند دیده
و جویش در همه حال سزد جن و مجلی باشد و زنگ احتیاج بزده صفا لیش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه
از چار کونده تا قادرآباد متواتر راه میزنند و مسافران گرفتار ابتلا میکنند احتمال غالب که
بیخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر و در نزدیک تر و بیسانان احوال بدرفتار چرا
چرا علم ندارید فکر آل نصیحت ایالت با بدکردار و نوکر خوب با نوازش اعتبار بخشیدن و بدرا بکیفر عمل رسانیدن
عدل است الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب دارم ظالمی از عالمی رفت خود فتح خبر نوشت جواب
یافت که در بار بستگاران خبر و مظلومان و دعا بجزی اثر ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جا اعز

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد بتقاضای شفقت پناهی بی اختیار بآن فرزند از جهت تعلیم و تفهیم که
شما فرستاده شد تا فهمیده چنین چیز بهترین آمال است رنجانیدن مردم بدترین نجیبان بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن بکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل صلاح جستجو کردن قابلان
با استعداد و بار دادن پیش خود مردم جهال را دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال
گرامی داشتن اهل فضل معتبر نمودن آن بعمل آوردن اقوال خیر عقاید خیر نمودن از احوال
متوکلان بی کار غنیمت داشتن بد دیگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمیعه
مصالح امور دنیا و عقبی بود در همه مردم خوب بسیار بدا با دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها
کو ظاهر العبد چند بهتر ازین خواهد شد فردن روضع زمانه فکر کرد که مبادا ازین بتر گردد
شما که دعوی جهانبانی دارید بجویید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه گلشن روان
نام اسپ بهلوار که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم عرش بال و
جمال همه صفات قریبت ار دیبر اسپ پلو فرو چاچندان که تو افرسوار شوید ظاهر از سوار آنها
محفوظ اند دو اسپ ترکی بنام خوش خرام و مبارک قدم پیشکش امانت خان که در اهتمام الله یار خان طیار
شده اند برای آن فرزند فرستاده ایم اما آخته سگی مسک شک میر نیز که اسپان خوب میسند چار ماه
خواهیم فرستاد رقعه ۳۵ فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر سیاق که از نوشته وکیل اظهار جمعیت
شنیده باشند حالت دیدنی و محنت ناکشیدنی سپاهیان لشکریان گذشت الحمد لله که بعون الله این
یساق سر باتساق بسر آمد و نتیجه مراد معاود شد اگرچه چنین ارادت از کثرت سیات کائنات سکونت
اما عمل ابی ذقعاع و عذر خلق انتها تاثیر کلی ادر وان آن بشارت شباست این بیچاره کاره مفقود
ستاره بام عظیم با ره نقد شده شاد یا نتیجه بنواز بدر حرف بام مغلوبست و از زبکا باجی بودن قلعه
ببالا باهم ال را سوم شده بیل بود اکثیران نیز بشنیده رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه احمداباد

درویشی دیده اند البته باز پرسند و مردم این شهر سنده عقیدتی طالب بنیاد را اطلاع نمایند و خیر عود
و سلامت ایمان از دل و جان مسألت کنند و بگویند که نزدیکی با جبل وادی را حسن عمل عمر این غافل صاحب
گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل میگذرد قدم حیات پیش و فکر نجات پس سر فرو انچه باکردیم برخود هیچ بنیاد نکرد
در بیابان غفلت گم کردیم صفاخانه را رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه ماجرای دلی و ناهموار سیر بد بهر کوه که از
وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف
حق با تو مواساها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن و از نظر انداختن اهمیت و وجوب
داشت که حقوق ما در پیری ما زود قول سعدی شنیده اند بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنیم منت شناس
از و که بخدمت بداشتت بهر تقدیر بلکه شان ایشان را بجو بهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته
بخشند خوب است که مستحق کرم است گناهکاران رقعه ۶۴ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعدالله خان
پرسیدند که اسباب خشنودی خالق چیست و عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در دیر حصه رفته گاه
کمتر اندیشاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب شهر دنیا
که دریابد و آنها بیدار و بکار خود لب باز دو گوش بحرف اهل غرض [illegible] نگذارد اعلی حضرت
میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب بمقصد خوب غنیمت است هر که را خدا تعالی بمرتبه اعلی سرفراز گرداند
باید که شخص او نهایابد و جوهر قابل را یگانه سازد و اگر چه بیگانه باشد و از جاهل بیجوهر بیگانه شود
هر چند او خود را یگانه داند و مقتضی آشنا پرست قرابت دوست افتاده نیست رقعه ۴۴ فرزند
عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرا بادشاهی کج خلق و
بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف والطاف دارد بعرض عرض آن امیر سخن سازان در جواب این
جماعت نشنود که این حرف [illegible] بکار خواهد آمد از بسکه دل می سوزد حرف ناگفتنی میگویم

نفاق با مردم کار ضایع کار هست. رقعه ۸ بهم فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت شام بغسلخانه
تشریف آوردند سعدالله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت
فرمودند که چندکس از ناظمان ملک و مال طعمه اجل شده اند و مرا دیگر با فروشکوه بالفعل بنظر نمی آید که از عهده
متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود و خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد
که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسی ست بالفعل هیچکس از نوکران خانه غلام
چنان تربیت شده اند که بمنصب والای بادشاهی خدمات موجبات رونق و فتق معاملات
سزاوار اند. بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارید
تا سیرت و صورت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها بخاطر خواه منتشی گردد چنانچه وقت عصر
بحضور آمد بتحصیل دولت ملازمت قدر عرض جوهر انسانی کاردانی داده هر یک بعنایات و
قدردانی خدیو آفاق بمنصب لایق از ذات تا بینان غرض اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را
نیز مشمول عواطف خاص نموده یکهزاری ذات و صد سوار اضافه داده فرمودند ای وقت تو
خوش که دقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض کرد تفضلات خداوند نعمت
یکهزاری بر اهل استحقاق تحبس کرد. رقعه ۹ بهم فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگرچه سزای آنسوق آنچه کرد دید
اما اگر استعمال ناروا جائز نمیدانست خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن
دل آزاری موجب ناخشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند عفو لذتی ست که در
انتقام نیست + رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله و سلمه حالت اسپان
سوار نادیده اید جهانگیر بادشاه چنین آخته بگی سیاست شدید می نمودند خطاب صف شکن خان
با این همه جوهر خیلی نجابت شروع عکس شد نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت است که آدم بی شعور ضایع کار

بیباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و یساق وقت ضرور تجویز بموقع نمیتوان نمود
ایشان کسی را از بنده های رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین زمان بیاید ساخت
چه توان کرد فرمان شنید قطعه فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه [illegible] نموده می نویسد که پانزده
شانزده هزار روپیه سال از راهداری می آید و این فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع
نمی نمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنی است مال حرام محض حرام است اگر هیچ
چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون این قدر خیانت این ظاهر شود از تحقیقات این فرمان نام
ناظم صوبه و دیوان دانسته شود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از رعیت پیدا شود نصف بجاگیردار
گوارا است و سوای آن مال خالصه شریفه است در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بانگ بلند
برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم جری بس بیرون مستبدین خلق الله
مرفه الحال شکرانه این عطیات از جناب ایزدی نجابت قدسی از جمله مفروضات است آن حضرت
بعد استماع این حروف و سوار برساندن اندکی مکث نموده بنده های خاص را از در طلبیده سخن او را
برشمردند و از العنایت خلعت نواختند سعدالله خان در آن وقت بسمع والا رسانید که مصاحب
بقدر دانش و خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد رقعه فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ
شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید و تحسین تعریف در حق او کلمات خیر یاد کرد سعدالله خان از حق
نگذشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم پیشکش میکند عوض خوش کرد ایشان میدید
زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کار ما است
سال این منت بر گذارند که دیگر خوش تحریر و تقریر و جاهل آبادان کار سپاهی قبیله دار را بیاید
بیچاها هم سر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر وزیر را عرض نمود که آدم صنف در
اقدس شریف [illegible] عمل کسی که آخر کار منصب بسزد عطا خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که

دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره حسن
توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و نجبا بتقسیم نمود رقعه ۵ فرزند عالیجاه روزی
بهادر اول دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که یک روپیه بابت طلب
تنخواه ایام مابین از سرکار والا طلب است تنخواه آن فرمان شود آنحضرت بحواله سعدالله خان
فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود
که اینچنین زرها از خزانه تنخواه نمی‌شود ثانی الحال در مطالبه بصرف حساب نقدی محسوب گردد
داراشکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روز فرد سلطه شرف
غسل‌خانه بسامع علیا رسید همان وقت شقه برادر نامهربان نوشتند که این فرد هم قلم آورده
فرد با صاف دل مجادله با خویش نشست دیگر کسی متنبه نشود که شده و دریافت صدق
و بطلان حاجت ابنای ملوک است بهادر اول کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال ما منظور است
هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن سعدالله خان ممکن الحصول است
یا نه طول سخن نشد که بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بسیار دست آوردن دل
این مردم خوب صالح کار آن صاحب شعور در مطالعه فراست ... خوش نامی صاحب ... آخر روز
چند شمعدان مجوّدی زر دوبند یکرنگ سه هزار دینار نقد بسعدالله خان انعام فرمودند رقعه ۵ فرزند
عالیجاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در سلک تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند
هم رسیده باشد اعلی حضرت علیین آشیان سعدالله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان
گوهرفشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم نقصان است نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر
خلافت فائز آید وزرا و امرا بی حسن تدبیر دست بکار آورده اختلال کلی در نظم و نسق بلاد
و دهر پریشانی بلایای ناگهانی ... شود شما ... باوقار و اصلی نصیحت ...

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا می‌نموده باشد که رونق سلطنت نگاهد و هیچ پیام بد بر زبان نیارد و بعید
است هر کس از بیان ما دلبازار شود و بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می‌یابد
که بعد من پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت سامان و تجمل و دولت مهیا است لیکن عدو و نیکو
و دوست بدان واقع شده و با بدان نیک و به بیگانگان بسته شجاع ترا رسیده حشمی و وصفی ندارد و مراد
بخش مهول الکیفیت با کل شیر ساخته دائم الخمر است گر فیلانی یعنی این جا جز غافلی ذی الخمر و مال اندیش
بنظر می‌آید غالب که تحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خواند ع
مرد آخربین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند تا دو سه کرا خواند و میلش بکه باشد رقعه ۵۵
فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید مرزا و قلیچ خان و دیگر سپاهیان را اول
تواضع نموده میکردند و وقت حاضری حاضری هنگام طعام و وقت رخصت خوش بودی پان میدادند
و بمردم خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که اکنون طفلان اینها بر تنها خوردی لیکن
فرقه و کم همتی با طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد
فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف شکستن از نه غم مال و جان است
نه اندیشه شستی دین و ایمان در زمان مستقبل ثبات اهل دنیا مبدل خواهد گشت و جور ها شده
ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر بلا انگیزی خواهند گرایید
خلیفه عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدیگر بعانت ستمگران خواهند کوشید
حق زائل و باطل خواهد گردید نوسوادان بدلیری فخر خواهند آمد و سفیران بوزارت اختصاص
خواهند یافت مردم ذوی القدر را زبس هیچ دلی خیره است اگر نیابا صلاح کار نخواهند پرداخت و مستحقان امور
با وجود گوشه نشینی امین نخواهند بود و دی شعوران ناکرده کاران رفرانی خواهند نمود و پیران
خواهند رنجانید و پدران ابناء تملق خواهند کرد و شفقت ... بهتر شهران طالع خواهند ساید

باران بر وقت نخواهد بارید حکام علات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروخت و اشیای ممالک
از عظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید و بوفور حشم در ساکن جمع این خوشچین علافی ساکن بنده بود
و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵ فرزند عالیجاه قابل خان
شما در گذشت دل بدرد آمد بیرا زود از سر راه کار نویس اعمال و جمله تحاویل را بر حساب
میدهشت خانه این بی سر و سامان از سیلابی خود روشن می ساخت و خوش سیرتی و زیرهای
حاجی محمد هم شبهه نباید کرد و سید محمد خان و سیر بیاز هم اگرچه پسندیده اند با متصدی سخت گیر ند چون
منتسبان شما اکثر ملازم باشوند حالا قابل خان را نخواهیم از شما بگیریم شما بر این کار محمد حسن را
نگاه دارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو شاغل
بسیار دارد حق حافظ مریم بشیر است پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست با طرف خویشاوندان
سخت میگیرد و بکرر بر فرد و تصریح نصایح میکنم کرگفتا تو سعد الله خانی خدمات مالی ابر در آن جمع نمود
و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلا اند خدا تعالی رفیق بدرا هدایت کند یا گردن
رقعه ۵ فرزند عالیجاه انبه فرانقه پسند بذایقه پدر پیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسران یاد باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست. رقعه ۵ فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله و دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه نخواه
منظور شود هرچه بعد عمل نمایند تا آن وقت که انهم قریب است بوعده و وعید کار شما باید کرد
فوجدار پرگنه دو حد که سر فرمیست بنابر عوارض بد بلازمت شما نکرده بحال باشد و او
واگذارند رقعه ۵ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از
حضرت جبرئیل پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و ضرر با اهل حاجت
رسانیدن ... آمده که خدمت ملوک باشم تا قضا حاجت مسلمانان بکند یا ... که نقصان ...

رقعه ۶ فرزند عالیجاه بدرا یا که امرا ابرای آوالی رند گذشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه این هیچ
برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین العمل نباید رقعه ۶ فرزند عالیجاه اسپ کلی که این بنده فرستاده
صورت و سیرت خوب دارد اسپ ابلق هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه ۶ فرزند عالیجاه
موسی خان انجو تیران فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت است
شورش نفس نهایت شیر بیشه انیم ع گر خبث نفس نگردد سالها معلوم ⁂ کلید این است اگر احد
باید غیر موثوقی تفحص احوالش باید بود که این باهمی بنیاد را تیده بتقدیم حسن خدمت و رتبه نماید و باز
اغراض نفسانی را کار نفرمایند اینجا بعد انتخار خان محمد علی خان بانیابی را فاضل خان و
فضائل خان کسب نمایند که آثار خیر از ناصیه آنها پیدا می شد امراض جسم را اطبا علاج نتوانند کرد
اما مرض نفسانی را مقلب القلوب دوا کند رقعه ۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی مفهوم اسم دیانت خان
عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآید توقع دیانت از غیر متوقع
رقعه ۶ فرزند عالیجاه شما سلیقه درستی در طیار کرفر فرایشات دارید گجرات زینت شده و
و اهل کسب هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا می باشند بالفعل از کارخانه بادشاهی متعلقه آنجا آنچه می آید
وشیتا گران درین ماده خبر نیست البته لازم است رقعه ۵ فرزند عالیجاه از وقایع سرکار تفصیل معروض
بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند از جنبش شیطان همت سعی بیجا
شکست و رسیت زاده حیدر باقر خان و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او و رفقایش
تحسین و آفرین است عنایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶ فرزند عالیجاه
میر جلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم است که میر بخشی بود سید زاده
کریم الطبع صحیح النسب است چرا آزرده شد رقعه ۶ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها
بی سببی نبود بارها باید که جمعیت باشد از جدیدان توقع کار داشتن محض بی معنی است آفتاب شرق

بدیوار ایشان از چنین خیال جهال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی خیالی نمایند کشته

نداریم رقعه ۶ فرزند عالیجاه بیت نشین تو از توبه باید ۰ تا از عقل و دین بهره یابید ۰ از

دیر باز مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که نوا رسید و دفع

ظلم از سر او نکند مظلوم در دیوان قضا بنام و کے عامل نویسد و بخشی و هم را اختیار دادن و اختیار

افزودن که دیگر او کار را مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار تخیر باید فرزند سبحان

فاما فاعل مختار ساختن بخوبیات ساختن و نبرد اخشن محض بیچاره‌ای باید بین بیگانه اند و دیدیم

فتحی اگر خود [illegible] انداو تیر از زخم رستی کمان کج دید ۰ بنگر که چگونه دست از خانه او در قعر

تبرس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ۰ اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶ فرزند عالیجاه

افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و بهم دانی [illegible] خوبی عرض نمود که

بی بائخ مخصوص اند و خیال آنست [illegible] را انجام خلاف [illegible] است [illegible] و این چنین خیانت

جبلی خویش گردیدیم و تحقیق قربانات اهل خدمات حضور قد غن فرمودیم که احوال هر یکی کم و کاست

عرض میکرده باشد [illegible] تا خوشی و شناسائی بیگانگی مشهور نداریم رقعه ۷ فرزند عالیجاه [illegible]

راه آگاهی حضرت خطاب را [illegible] بخشیده دفتر داری [illegible] فرمودند ارشاد نمودند که بیان ما جاگیر

طلبان [illegible] باید داشت [illegible] سر از ان افزایش گاه [illegible] رجوع شود چهار [illegible] منصب آخر روز که [illegible]

نقشه صوبجات و عمارات میشیم از نظر بگذرانند تا حسب [illegible] ثالث [illegible] جاگیر حکم

فرمائیم [illegible] بهار و غیره [illegible] حکم بود هر قدر شکایات واقع بود امیر بخشیان باید بعرض

رسانیده [illegible] رسانند و [illegible] دیوان [illegible] سبب [illegible] توجه ما از کارها [illegible] جا

لهذا [illegible] کلی راه یافت آنحضرت [illegible] که دیوانیان [illegible] انیبان و

فوجداران [illegible] دارو [illegible] عرض [illegible] بخشیان و [illegible] منصبداران [illegible] شود

اگر بهتر از همه باشند رقعه فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی عبد الیمانی هدایت کیش
پنجابی که پسر از فاتحش لا انوار شاه بنده نواز گیسو دراز خورده فرصت حوصله خود را عرض داد
منفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هر گاه آن نابکار احوال
منکر و ان انتقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند و جولان کرده
همراه گرز بردار حضور میفرستادند ظاهر عنایت رقعه نگاری برین بنا و روانه گرز برداران شدند تعین کردیم
آن بیمن سرانجام بسیار و ناکسان که سر رشته کار آینده چنین کنند باری در چنین مقدمات رود اثر هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد فرمان بخط انور در حالت نزع قضا در
شد السلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند بال گزاری در عبادت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تار نیست
خود نمی بینم حیات پایدار نیست از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود تب
مفارقت کرده جسم و پوست تنها گذشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت با نزدیکی است
و آن عالیجاه از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم سلمه الله العظیم نزدیک
هندوستان رسیده لشکریان همه بیکس و با من سراسیمه بحون مضطرب که از خداوند خود تعالی
گزیده در حالت اضطراب است چون سیماب بیقرارند نمی فهمند که جز ذات متعال نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردیم
ثمره گناهان همراه میبرم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند بلطف الطاف و رحمت امید
قوی است اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند هر چه باداباد
دست بر آن نبندم حضرت صیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن بنظر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است
که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعا آخرین بگویند وقت رخصت ندیدیم

اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن با ملک دل است خدا شناسی گوشه اندیشی معنات جز ناکامی
ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع فرمان ۱۳ بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت
آخرین صادر فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان سعیها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر
بی بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فائده عذاب و گناه هر چه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب است
که آمدم تنها و میروم باین قافله اگرچه از دوازده روز مفارقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت
هر جا نظر میکنم غیر خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بمآل آخرت موجب ملال خاطر
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه
رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم است حفظ و احتیاط بنده ها بحسب ظاهر ضرور
علیحده هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفتم او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم خود بخود رخصت میخواهم
حالت اضطراب است بهادر شاه جائیکه بود هست فرزند زاده عظیم الشان نزدیک هندوستان آمده فرزند زاده
بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول است حال بیگم میگوید اودیپوری
در بیماری با من همراه اراده رفاقت از خانه زادان فرمان حضور هر چند گنده تماجو فرقت اند باید
و بلا ادنی سپاهی کار گرفت یا باندازه ... داد از کشید و السلام رقعه ۱۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر
پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده بهادر در فتح ملک غازی شکست و حسب
... نمایان تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
و خطاب ... حسن خدمت نمایان مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل
... خواهد گردید باید که مشق آئین ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن ... بلیغ و بین کمر

بو هر ابنای ملوک ست توجه برگمارند منتظر حکم و تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که
ملک از شماست ما خود آفتاب لب بامیم رقعه ۵ بفرزند زاده بهادر فرزندان مزاجدان
برای اضافه محله اران و وقعه نگاران می نویسند آن فرزند زاده چرا تجویز بیجا می نمایند بلکه اگر
دانند خدمت وقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا وقعه نگار واقع نگار نماند بیت چون
غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت
پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر مین خارج بعرض رسید که هنگام بودن
فرزند زاده در فتح پور خیره مدرن بموضع [illegible] که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد
تا غنته بیگم درین باب آن بیدار بخت نوشت ایشان بعد رسانیدن نامه بخدمت بیگم نوشتند این
چرا بجناب ما ننگاشتند سوال و جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷ بفرزند زاده بهادر
چون تماشای قلعه بیتی شاه را که پیشتر گرفته آید گزانیده اید این بیت [illegible] از فرزند عالیجاه
بنابر اینکه در بیان ست گرفته نشد اما فرموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۸ بفرزند زاده بهادر برای
دفع امراض ظاهری و دفع مضرت باطنی سحر دعا اجابت مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که
دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بآب آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است اگرچه زن کس دن تمام
خود با طلا و نقره و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت اهل اسلام آنجا نیست اما چون
فیض این عمل هم بیشتر از محتاجان و ساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را
وزن کرده موزونات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی یک بار و در
هر یک مرتبه هفت بار با اجناس جداگانه که وجه تسویه یافت عنصر خود را وزن کرده اشیا میکرده باشند
برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسب بیت ضعف قهر و عجز دانسته و درین باره هم دوا دادن
الله شافی الله کافی الله صاف رقعه ۹ بفرزند زاده عزیز سود اغنا به حیثیت منصب بادشاهی بدو

خدمت بودن در سایهٔ رایات عالیات نمی‌شود فرزند عالیجاه هم این قسم نمی‌کنند بحضور فرستند یا نوکر خود
کنند این نسبت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را یاد باید چه کار رباعی دوران بقا چو باد
صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما
بگذشت آئینه چنین بعمل بیاید رقعه فرزند زاده بهادر پس زین ان قطاع الرجال و النساء کار به
باستثناء قلب باید کرد نه بگفت و شنید مصرعه آن بدراه زیاده برین نمی‌توان نوشت که نفسیت صحبت
ع دیوار گوش دارد فهمیده لب جنبانان رقعه ۱ فرزند زاده بهادر میان این خان عالم مریض الظاهر والباطن
و نصرت جنگ مخالفت است آن او را با سبب وسیله ساخته سر بر او موافق باید کرد و نه تا حیف دل
نصرت جنگ کشید دنیا بهانه است علاوه بدیوان خود مقرر نماید و بر آمیز بیانی فدا خان فرستاده
رقعه ۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه سر کنند و قول کنند را
از شقاوت ضلالت بپیوند گرفتند الحمد لله کارها آن نور الابصار روز به روز بنظر و تحسین آفرین
بیاست و شمشیر خان شما هم بدبر درستی ست کار خوب از آدم خوب می آید سر کنند و شمشیر گیر … گرد
بلی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن خان صحرا هیبت اثار عالمگیر بست … کاسه چشم حریصان
پر شد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۳ فرزند زاده بهادر بحوالی لشکریان خبر اعظم
پیروزی است آن سعادت نهاد عالی نژاد در رفق ارشاد سر ارشاد جد و جهد تام و تمشیت این
مهم صرف فرمایند که در قلمرو هندوستان این پاره خیر عظیمه که حضرت جنت مکان عرش آشیان
بر چه بنام تفضلات مفصل بهال بر این سجاد و انیز و توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر
تا صیل آن سالک رقم خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد
… چمن مصری قدم سزا به که همو رنگ خاسیه و بهار است رقعه ۴ فرزند زاده بهادر
… همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب تنخواه او بنظر آمد …

وبان رام جنگی وجزایر وگنال وشترنال وگجنال سواران با یراق وسپاهیان وفیلان با کجیم
براق ودیگر توزم مطراق انقدر که باید بلکه نباید بلاحظه شد چنانچه اکثری ازان بکار والا
شما که مضاعفت ادمی باید چرا زر ها ضایع میکنید وبی مصرف صرف می نمایید انچه درکار
ساختنش ضرورست ودیگر همه خودسازی ست رقعه ۵ فرزندزاده بهادر عرضداشت بعلیه
از نظر گذشت از دو حال خالی نیست ما را بالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف
آن از هر دو شق انچه صواب باشد بنگارند رقعه ۶ فرزندزاده بهادر آن نور الابصار در کثر
عرضداشت می نویسند که باقبال ابد اتصال این تفرقها شد و است تا باید چه رسد همگی همت امن افضال
بیمال اینه متعال نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شد بیت از خداوان خلاف دشمن و
دوست * که دل هر دو در تصرف اوست * رقعه ۷ بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده
حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی در پیش ست شوق دیدن آن نورچشم از حد بیش باید
که نظر بر کارها سرکار والا شوق کرده بمجرد صدور فرمان مرشدقلیخان را بنیابت در انجا گذاشته
خود با فیلخانه وخزانه بادشاهی روانه حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب
باطاعت ست رقعه ۸ فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق
خوب نیست خاصه ابنا ملوک را ارتکاب این بسیار سبیل حقیقة الموت حق والبعث حق والصراط
حق والحشر حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود از فتنها باید شمرد
تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صحرای مطلوبان رسید این سعادت
خاص از کجا آموختید نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر نشست و داع ازین در اشرا بیا خود شما را
بهتر از دیگران میدانیم شنیدنی می انگاشتیم ع خود غلط بود انچه ما پنداشتیم رقعه ۹ فرزندزاده
عظیم القدر ایشان کردیا باید پیشه پیشگر گرفتی عالی

این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از آن فرزند زاده کرده‌اند
سفاهت پندار رود والا از چنین خیالهای خام در گذرند که خلاص دوستی نمی‌افزاید بل آشوب
پندار و غرور را شاید رقعه ۹ فرزند زاده عظیم اگرچه جدات تا این حال سری بدر زده
دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام منتهی سفت خود قوی داده این همه صلاح اندیشان
خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند شکر نعمت حق سبحانه بجا آرند
که بعد از چندین روز و ریز و چه چیز ارزان فراوان عطا کرده بعیب پسر و برادر پرداخته ذریه
و اخروی شما باید رقعه ۹ بنام امیرالامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد بر ما از مرحمت جلوه
در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه پنجم ربیع الاول است نجابت
روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیازمند درگاه حضرت الله همه دنبال بوده
سعی کرد از نها بنجار در کنار تمام دارا بخوش پیوسته از دست سلطان که آید کر عهده
شکرش بر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از
شب کشته نزدیک آمده منزل کردیم گرفته بطرف اکبرآباد شتافت و ظاهراً بوطن خود برود خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عمدة الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور لازم الوفور
شاه والا تقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد
بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعیین فرمودیم و ما
عنقریب باکبرآباد می‌آییم رقعه ۹ بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی
خدمت بخشیگری دوم بصدرالدین محمد خان تفویض شده حالا او را باید بر عطیه الهی تهنیت
آمدن و آن مزاحمت از این جهت هم خبر باید گرفت که مصر این هم طبعی مثل آن سبین نیا
از هند و کار تصریع نکشد رباعی کس در ضمیر خود صفا خواهد داد آئینه خویش را جلا خواهد

بر رجال شکسته و بسته‌ش که به پشتو که همین کاسه خواهد داد،، آن فدوی نجابت‌نشان بهادر بشنوید
که سوداگران اسپان وغیره استغاثه نمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة، از چه رو سلطنت
بدست دیا دموت که قریب‌تر از شهر گ است چرا گذاشت، از سخط آهی غضب پادشاهی بترسید
آنها را خوش نماید کند. بیت: حلم حق با تو مواساها کند، چونکه از حد بگذرد رسوا کند،، خانهٔ خود دیوان
کرده می‌نشیند. مصرع: چند گویی خانه داین خوان این،، آن فدوی از نصرت جنگ سید عبداللطیف که نگین نزد
با و صرحمت شود لیکن تمام خطابات فانی کند اگرچه نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت
کنانیم فهمیدنی که به نگین سلیمان نقش هیچه بود خطی نیز نوشته که این نیز بگذارد،، فقیری که از مر
روح الله خان آورده بود دیدیم بطور اجلاف نبشته سلامت بیزند چنین کسی میان عبداللطیف ١٠
قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا امیدیده باشید گفتیم دنیا داران
غرق عصیان اگر بخطا هم بیدین فقرا صاحب کمال مشغول بحق شویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند
نهی جز آن نیست که درویشان حال جز بندگان راضی نمانده اند چون ایشان را بیدید باطمن
شوید و این نیست بعد و بالله [illegible] آن فدوی بان عزیز بگو بیگانه تکلم شده است تا را و حلیه
الطیم و تتبا الا [illegible] الکریم هر که باشد خصیبار وا بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیاز [illegible]
وظیفه انچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۲ آن فدوی مسلم نماید این عاصی که استعفا سی این کار کرده
از مطالعهٔ روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید چاره سازی و کار بود از
نفس اماره بود و الا از روی اکسی نشیواند بند کرد و نفس اثر در یاست این گمرده است از عمر الی
قسمت بود الحمد لله که از دوا تابکار و راضی نیستیم سیما نقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی
با جلاء صول فقرای رأیست خصائص دعا خیریت عافیت و رهائی از بند نفس بکنانند خود هم
سید صالح و لریم النفس است اگر بخضوع قلب بکنند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و

آمین وسکیننا واحشرنی فی زمرة الصالحین آمین آمین آمین رقعه ۹ حسب الالتماس آن فدوی
کرم عتیق الله خان بحال شده در و شرط ایالت است اول آنکه هیچ گونه بیش از سال زیاده کنند دوم آنکه
احدی ظلم نرود و تعدی در آن نگردد سوم حدود فوجداری خود خیابان از قطاع الطریق خالی و از
امن بپایند که مسافرین شهر و بین تاجر و بیوپاری بلا وسوسه آمد و رفت کنند اگر این شیوه قبول
کنند و عمل آورند فبها بهتر و الا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در عهد خلافت خود هر گاه امیر
میکردند بعهده ای چند چیز از وی میگرفتند یکی آنکه صاحب سرو نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود
با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود صرف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اصیل سوار نکند
چهارم چیزی برای خود و اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب ده از وجه حلال قوت خود نماید
اما اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند نشود تب بنیان از یک درم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز
نباشد پنجم همت صرف نماید در فیصل قضایا و رعایت قبیله و اهل و اشغال منظور نکند
و دیگر هم شروط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم است که پیر انشایم باید که بقدر طاقت خود کوشیم
اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۱۰ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را
که دیوانی کابل ایشان نشسته اند امروز رخصت بیا رفتنا نتیجه صواب اکبر شیر که با امداد
ایشانی نعل بیاید در تربیت فیما مقیم شده اشاره والی نجابت الطرفین سیر و نشاط قضیه
میکند خیر موده اید لطف نرفت از دلم تو آن کاسه گره که میگفت با کاسه خیلی چه ندانم که سنگ
سپهر قضا چه ها بشکند بیشتر با اطراف تدبیر عیار از یک پسر خود را گذاشتن و کابل با فوج بزرگ
و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان لشکر تا انفصال مقدمه یعنی فتن ایرانی
راضی بودن بصلح و تقسیم ملک پست الطریق صواب گفته میشود کیسا نامدار آن صاحب تنبیه کیا فرود
نامره قتال دولت لاجبیت گذشته و محمد تقی بسر شبه جان نیه است اوهانی یکی از انجمله دارا شکوه بود

اگر فصائح اعلی حضرت می شنیدید چرا روز بد میدیدید و حق بطرف ادهم بود اما خوش آمدی را میگذارد

اکرمی چند تا بساعتش بر آید اللهم صل علی محمد و ارحم امة محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الآخر

و السلام رقعه ۹۶ فرزند فرستاده اعظم خان متضمن بی اعتنائیهای نور عینهای امیر الامرا پسر

محمد مظفر بخشش پیش آن فدوی فرستاده شد محمد یار خان پسر او از خدا غافل حسب الحکم در باب تنبیه

نمودن مفسدان دار الخلافت آینده تغافل کردن درین امور ضروری خیلی نیکو نیست کفی لتحقیقا

دینی ست نگاه ره غفران هم نیست اگر چه در کار نیست فردوسی وار می عالمی در نظر است ده دیگر چه

معلوم کتابت باید از نوشته خبر می ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه الطریق و اکثر محل

نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقائع پیش او میرسید عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که

دماغ یارش نداده باشد اگر در کار سالی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات

درگاه الهی ست دخل می آید باز بنویسید که این بدبخت خانگی را که در راه چه خدمت جزای اعمال

خوانده شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت بس کنیم و زیر کار شد این بس است چو ما

کردیم اگر دیده کس ست انگشتری نگین مهر که شب تب آن قلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون

چنین بخاطر می رسد که خطاب آن چین قلیچ خان است باز به خود خانه زاد بگوید که مهر کن طلبیده تمام

خطاب کنده بخان مذکور رساند رقعه ۹۷ خطیکه بروح الله خان بآن فدوی فرستاده بود

با طومار ابطال بعد آمده اما موجب تشفی نشد نقشه بطریق نوشته خود بفهرست عاملی بنگاله کمی

عبدالله خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید بیالیچه حساب شما لکن چون جمیل خان مذکور

برسر کار رسیده عرض مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا او کار دست بسته

بگیرد تا این عنایت گرانی نکند و کاری که او بی را او و لیاقت خواهش کرده اگر پیش از چه الله

ان الله چرا سگ گرفت جلد بمعنی این چنین عنایت پیش داشت حالا که خود سیده و لیاقت چه بود

که بخاطر او به تفصیل مصحف رقعه ۹ امیرخان صاحب سال والی نمی بدید رسانده چنانکه اکثر خیرها
ضائع برآمد بنویسد که زود شود دارا سال بیشتر باشد اگرچه بکار نیست فرد و جز قانع نیست
بی بدل ورنه اسباب معاش و انچه او بکار سودا نیم اکثری بکار نیست رقعه ۹ آن فدوی را
خود آگاه امیرخان درگذشت اگرچه مارا هم باید گذشت ع تا نفس باقی ست راه زندگی همواره ست
آن فدوی بدیوان والا سلطنت لاهور که بجا او را دست بنویسد که احوال آن مسموع شد که تمام
نقیر و قطمیر وی و در بلکه بیکاهی فرو گذاشت نشود و ضبط نماید از خارج نیز تقیید به چهار سر خیمه
گرفته داد تبعه و تحقیق باشد و بیم استفسار کرده حسب باید تقیید خود آرد که این حق عبارت چه تخصیص را که
خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از شرع نماید حق مستحقین پامال کرده باشد سالها مام حیات
یاری باش خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا بر گیریم بیت گفتگوی بیا شد خاطر
تشمم پیمانه لبیاب گشتم دم زدم رقعه ۱۰ امیرخان را صد افسوس رحمت شد آن فدوی به بخشی الملک
حکم رسانند که در دیوان تسلیمات بکنانند و مخلص خان در باب عنایت دیوان بنام ظلم خواهد نوشت مگر خان
را به هیچ چاره نیست خواه بکرد رقعه ۱۱ اسمعیل بیگ بنی پسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهر خانه حکم
رسانند که بسپرد تا بقیمت مناسب آخر ... نظر نگذارند اگرچه ضابطه نیست هیچ تخصیص کار چهار زیر
گرفته باشد عنایت شود ما چون طفلیست بی داغ خشی اونی عطا سابقه ندارد علی حضرت هم
صادق خان بخشی بخشیده بودند و تا نیکه بسن تمیز رسید و نبرگشته از نیستن آن نهی فرمودند رقعه
فدوی بنگاه حسین علی خان با فرزند زاده معزالدین بهادر در بهم زدگی نمود بی اجازت به خانه آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشت که منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار عروج ... کمان چنین بکشیدن که بیاد شود ده نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات
اعمالنا رقعه ۱۰ التماس که فرزند از جهت آن فدوی اخلاص ... نوشته بود ...

براے تتمه جاگیر خجسته اختر که بیست و دو سه سپارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد بهست سلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۵۴ آن عمده بخاطر خود سنجیده رخصت فتح الله خان بکابل
کرد خوب نباشد اول اینکه بصاحب او گوشت دوم جگر تیز ندارد سوم مغلوب الغضب زیاده
با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور نساخت و گویا در متعینه دست با وجود
ولایت و کم منصبی جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان سلطنت نشان
و تند سگفت لاولیش مردم مجمل تشک باشد چنین کس که سزاوار شده خطاب بهادر یافته
و دو سه روز بال شاه بهادر با خبر و هوشیار باشند باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر ان
ازین ترتیب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اعلی رقعه ۵۵ اندوی باخلاص
نسبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که میان نور خلافت مقرر شده طلب سپاه بیا
جاییکه نشیند برنا حسب مناسب شد واجب نمود حسب بدون بالخلافت مرحوم مقرر شده و ملبس بالقاب
در بار بیجا نظر و سپه چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل تفسیر ان دانند شنیده ام او خوانده
تفسیر این نگاه عمده اهم میخوانند بیست و ششم پانزده گوش باز داین کا خیره ام و چشم بندی خدا داد
اهم قبول است تشمیر وطن مکی باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بیست رقعه ۵۶ اندوی
با اخلاص شیب البوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه تل فرسوده شده دیگر از خانه جات
باشد و بر کارخانه تیار شود آنی نشیند بیش شود از تمالی بیست تجان اسباب بحکم رسانده کسی
در کار باشد با سپار دار و شمع اهتمام بنا بیع حیف است چنین کار در خبر تسلیم رقعه ۵۷ فقیر شب
بهرها از علم برد و او بر خشک معلوم شود شاید که نهم با باشد داکثر اقوال و افعال آن که کیا
رفتنی مست خلاف شرع بود خلیفه وقت این بیت المال است هرچه کسی بجبر و حلال
از مصالح خسروه که نفع اعلای ملت و شریعت امر آنشر کمال وقت است باخود اختیار نموده و آنرا اصلاح

قرار داده باشد صرف کنند نیز حلال خاصه بدر رفتن بی‌بهره بال پیچ حرام توان گفت و هیچ بیشتر

اگر معقول آید بعرض نماید تا این مطلب نفس الامر معقول خود کند و الا هیچ بند عاجز اگرچه خود حضرا نشنود

نسبت شرع و مذهب نیابد مگر سلطان محمود غفر الله له به شصت هزار سبان و بند عمان را

در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آن نهار الصوت نقیر بهم گمراه نشوند ایشان

نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل الرضا تسلیم رقعه ۸ افد

باخلاص گلشن فتح الله خان بحال نوشته بود وقت رخصت بیان کو رسید تسلیم صحبت این

فضول با پادشاه زاده بر نخواهد آمد آنچه ... الطور ... زید داد ... مطلب و ابرام

ارسی پانصد ذات فتح الله خان و صد سوار تابینان کم باید کرد و سیاهه کمی را بطرفی خطاب

بهادری بفضل بخشی دوم داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که بنام عالی این معنی دارد که

مرشد زاده ما از خود آزرده کنند و با القاب نسبت خدمت ... کرده رفع سفله ... مردان

بناموس ده هیبن پروردی نعمت را سرگران نماید بایستی باین وسیله بزرگ رضامندی بدست آورد

و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند بهتر است این ارشاد در حق او بهر حال

و پادشاهزاده عرضداشت کنند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر ... سلطان

بهادر و نجابت خان فیروز جنگ به انتزاع آن سرداران جنگ تاکید نویسند که پیش از سرانجام

سازش شروع مرد آفرین مبارک بنده است رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام

نیافت چنانچه باید از عهده آن بر نیامده کار است بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و کمی منصب

باید نمود اگرچه ... بیت ... پیر هم سرگشته گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور نگاه ...

کرده است و هم آن شهر ایشان آزرده مگر عافیت ... تا ... آنچه ...

... بالعرض ... منصب ... افسرده ...

بیرون شد چون قدم کچهری در راه ... سیف خان سپاهی ست و در کار پادشاهی از پدر و اورا
لاهور جان نثار کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده باکن آنها را خراب ساخته حسب الحکم متضمن
تحسین و آفرین نگار و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنانیم که مزد و خوشدل کند کار بیش
رقعه ۱۱ فدوی با اخلاص کام بخش معامله نافهم را اینجانب محمد اعظم شاه باید برد و استدعا نموده باهم صفا
وداع دنیا بسیار غنیمت است که ... رقعه ۱۱ معتمد خان که به تسخیر ... نامور شده حسب الحکم
در باب دستگیر کردن زمیندار او باید نوشت تاکید زود ... خان ... وقت کار آن است
باده خور و ... با هم ... رفته ... غالب که بدست
باید داد آن پلید ... آزار رسانید مکافات کند استغفر الله او چه کند هرچه میکنند حق میکند و جزا
کردار میرساند رقعه ۱۱ آن فدوی ... بر دو گلدسته تفریح بهشت آورد و مردم چوکی امروز
چه آرند ... غیر آن که همراه او خواهند بود ... خاطر او کشیده ... فرزند
... از دوستی همه چیز ... گشت رقعه ۱۱ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را
برای استقبال باید رفت و با مراکب ... آنها با التفات فرموده شد ... رقعه ۱۱ فدوی
درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مرد
غنیمت است ... عالیحضرت را بسیار خوش می آید جان آن است که ... قدر ...
باید دارد و ... امر ... کجاست ... باید گذشت ...
باید نمود ... سپاره حفظ کرده بود ... کند ... قاسم خان با ... قلعه ...
محمد کام بخش بحضور فرستاده ... آن فدوی فرستاده شد باید دید که ... دل ...
آن ... دست مردم دنیا ... اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند ... دزدی کار خود
... اگر ... الناس ... نتوانند شد ... الامیر خان هم ... است

بدنیست باشند رقعه ۱۵ الفدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر بقرب رسیده

بمقتضی الملک مصر دم دیگر را بافواج خود ها برای استقبال باید رفت تا این گرین آورده علم نشین سازند

بیت خوش وقتی و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری * رقعه ۱۶ الفدوی با صلاح

دستخط دیوان بر عرضی که عین باشد در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت چهم

منبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زائد است قولی

مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان

را تا که انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیری شود بحالی کی معلوم ع کلنج اندر آید از آستین جنگ

الحمد لله که پنجی فتح شده در ابای مردود گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با عمائش کهنه عمال

از دست رفت و چندی دیگر دکان شمر شدن شان گرم ماند با نها باید گفت که تجوید دنیا را

پیش از انکه شمارا تجوید رقعه ۱۷ الفدوی با نگاه نقد تنگ گرفتن با علی بیگ خود را از چه

راه است نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود دار و چرا بکلوا و شهر لو اعمل نمیکند ما را

خود را زبان زد مردم می سازند آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست

شعر بخت و دولت به زور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * اعلی حضرت را در طراوت باغ

حیات بخش و دیگر اماکن مواقع دولت خانه دار الخلافت آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای

آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دار الخلافت بهین قرینه

بر نهانظری میکردند اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در تربیت و شادابی آن کوشیده اجتهد بجا آرد حالا

می باید هر دو ره یکبار خود رفت و کم شغلی مقید بر تمیم تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع

باغات و عمارات قلعه مبارکه و صاحب آباد و عزآباد و نور باری و سرهندی باری که تعلق به همشیره عزیز القدر

دارد و غیره بالتقید اشجار و انهار از وقت سیر و مدان این سنقتی حالا باتفاق تالیف کالمعاینه شده

بنگاه دولت نوشته است کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که
تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کنند تا حقائق آن بعینه معلوم شود
زیاده در صورت شکست نیست زیرا که هیچ ماده آید افسوس که شیر خدا به دل نکردیم و همچو طفلان عمر بلهو
با تقسیم شعر صرف [illegible] چون ما هم ایام ما [illegible] رباعی افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست
دردا که [illegible] خویشتن [illegible] نیست گفتم که [illegible] رفت و بیدار
نیست و قید بدعتی که خلاف شرع است آنها را نیست این بنده [illegible] باید داد و قاضی را نقضا
[illegible] موافق شریعت غرا فیصل [illegible] قبول نمی نمود الحمد لله که قاضی باشد این
صاحب [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] انفصال [illegible] داد
القاضی شجاعت خان ناظم صوبه احمدآباد [illegible]
خواستن [illegible] نیست و کاکلی [illegible] اگر [illegible] پادشاهی [illegible]
و با نقشال [illegible] انشاء الله [illegible] عنایات کریم [illegible]
خواهد یافت [illegible] گذشته [illegible] این جهان نیست [illegible]
[illegible] رقعه ۱۱ شجاعت خان
در گذشت انا لله و انا الیه راجعون [illegible] کاردان بود [illegible] گجرات [illegible] داشت [illegible] آن
[illegible] عرض نمود [illegible] اند اگر بادشاهزادگی را
کار فرما نمیده بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد [illegible] بالله التوفیق و الیه الارشاد درین مقدمه
بهتر از خیراندیش خان دیگری نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری [illegible]
نمایند [illegible] الله خان هم بد نیست [illegible] ابراهیم خان [illegible] کشمیر [illegible] حفظ الله خان [illegible] آن
[illegible] ندارد بیت [illegible] آیین او [illegible] کور شده دیده حق بین او [illegible]

تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد اینجاست که گفته اند قاضی را بهین تحقیقات منصب

نباید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اهمال کند [illegible] هرزه درایی

غالب را منظور ندارد ازین قسم مردم چشم کم بود در ین وقت که [illegible] بطالت می

[illegible] و امثال حکام انامی ابراهیم خان تا چه تنبیه [illegible] ایشان [illegible] باید کرد

[illegible] چشم نمالی [illegible] کار [illegible] باید [illegible]

روح الله خان [illegible] حکام [illegible] الاثنان [illegible]

کیفیات پرگنات آن [illegible] چه [illegible] حالا [illegible] دیوانیان [illegible] ضبط

دریافته بعرض سانند [illegible] آن [illegible] کرده [illegible] قرار یافته

به [illegible] هنگام [illegible] توپخانه [illegible] چالی [illegible] شد [illegible] باید [illegible]

که بیلداران [illegible] ناخوانده [illegible] خان [illegible] بهادر که [illegible] مذکور [illegible] باید [illegible]

یاد خط خود ملحوظ نموده باید فرستاد دل حرفت [illegible] بهتر این سرداران جماعت نیست که [illegible]

سلوک [illegible] باشد این همه فروتنی برای آوردن مطلب [illegible] بود از دو رو [illegible] شاید [illegible]

برای او فهمیده عرض میکرده باشد فردا از خلال [illegible] سپاهان بیگانه [illegible] شود [illegible]

خود بدان نگرود [illegible] ذوالفقار خان ظاهر [illegible] آوردن [illegible] تعیین ساخته

روح الله خان را در عین کار [illegible] نموده اگرچه آن هم کار پادشاهی است اما [illegible] مذکور [illegible]

فتح قلعه [illegible] بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار [illegible] آنها [illegible] قلعه [illegible]

فرستاده او [illegible] آمده که [illegible] سوچال مقرر کرده است [illegible] اطلاع [illegible]

دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آن [illegible] ظاهر زمین [illegible] باشد [illegible] خواهد

باید [illegible] ضرب توپ [illegible] باشد [illegible]

وارکان قلعه اقصد و شب ورودی این عقده کشایش باید فرمان هم درین ماده مفید نیستیم و آنچه باید بعمل
خود نمی‌بینیم تاکیدی می‌نویسیم بیت باید های چنین شاخ شاخ * بداریم چشم کشایش فراخ
رقعه ۵۳
استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲ از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند نزاده معلوم شد که
شکر الله خان با وجود نزدیک نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را
بتنبیه آنها فرستاد بخانه فوارش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص
گذرانید با تشنیع نخبر زقلع میگردد ببین ممنوع قصد آرد باره از انجا که سوانح نگاران
برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بخانه زادان نسبت کرده نامی بندند باید که آن فدوی
بدیوان بنگارد که بهم اتب را چنانچه باید بتحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲ الفتح الله خان
نوشیده که حسن خدمت مفصل از عرایض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما رجا نفسانی
بخدمت فروشی مبدل نکند و به آزرده کردن سرکرده ما را سرگران ننماید رقعه ۱۲ دانشمند خان
در دکن شعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاونی فرزندان بهر خود نوشته فرستاده بظهور آمد التماس مامور ساختن
معمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت
که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را با جمعیت شایسته باین طرف بفرستد رقعه ۱۲ اسعد الله
مکرر خطوط با فرستاده و ظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگاران صورت را تغییر باید کرد و
خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه دویست قوت بخشید بسید
باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بمقتضای آیت کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا
فتمسکم النار الا در حقیقت ظالم اند دخل نموده باشند هر چند این طایفه بر غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالم اند
در هر فرق شرعی بودن خود بدعا موت فی الله و نموده اند حق سبحانه فی هذا الموت حیات این بیان زنند در گاه
الی نیاز هم بمقتضای آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخره توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین

درد دارد زود معنی تلقی قبل بقاتیه الانبیاء والاولیاء اجمعین چه سها بجا می آرد اگرچه بفضل حضور

نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید نمی شود و آن معرفت آگاه بتحقیق خود بنگار برود والسلام

رقعه ۱۲ امیر سیدان بیاقوت و بتدقیق نشانه شدن بحجت کوکه محمد کام بخش خود آن عهده

معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم و بیرون آن

انچه آدمی بود آمدیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فروصحبت شغل چه نگشت نما

گرم سوز و بدن مسرف کند جامه سیاه و منشوری مصحفی و پادشاهزاده هم گل سهند حیله گوید

به نیاقتداری باینشا سه انجال او صبر باید رقعه ۱۲ خان جهان بهادر باین جستی اول

شل کننده عمالان درین کم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید شد فهرست که تلافی

نماید تا وان بست این همه خرابی بی خلاصیت چون نباشد که بیرون ازین عمل زشت عمل کند

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی بر آن تسلی او باید نوشت ایما ازین هم

چشم پوشید و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن تو دوست عدوی و کنفسک التی بین

جنبیک بطور خود می گذارد گر این گوش تنجه حقیقت ارد آلهی از بند نفس های ما را قدسیت او همین الیه

نظم مهربانی دیدی دان لطف نخست وانکه کردی گر رهائی از جست هم وفا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو نهاجت هم ز تو رقعه ۱۲ امیرالامرا درگذشت از مردم قدیم این یک کس مانده بود

انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم واره دیوان جویات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت

که تقید تمام بضبط آن بعمل آید مردم او بهمه دیگر فتنگی قسم کسر آید مطلبهای پادشاهی بکنید و

دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشر طیکه نیکو خدمتی ریاست کرده خواهد شد و حقیقت بیان

لیرمش باید سانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما گمان و هیچ بیلداری او نیست تا

آن قدری باین امر نامعه گردید یقین که به بیند خود پرستی تنبیهی ظاهر خواهد شد

سپاهی این کار نیست تعیین باید کرد مراتب بعرض رسانید که فهمانده داده شود و یک ترعایت
دیگر هم بجا نیست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹ این کار به یوسف خان مقرر شده هنجزاران
مخلص هم خوب است اما سپاهی است حقیقت عملداری او معلوم نیست بهر آن قدر و هر چه شفقت نما
عرض نماید برای دیوانی بهر آنچه شخصی دیانت دار مطلوب است الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان
در چه کار است با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست
بیت حج البیت مقرر است بوده حج زیارت کردن خواه بوده اللهم ارزقنا خیر رقعه ۱۳۱ از سادات
فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض فرستاده باشند و اسلام
رقعه ۱۳۲ امیر علی خان بیاید نوشت خالی از تدبیر نیست این کار اگر بار گفته شود شاید که هیچ
از دیگران سرانجام نیابد از طرف خود سه سید مقدمه که بفضل علی خان گذشت آن قدیم سخن است
فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعیین باید کرد خان بهادر همیشه چو دوست این عاصی نخواهد که
ترکیب هیچ گناه حقیقتی خاصه ظلمی نشود اما از آنجا که ملک بی سیاست نمی ماند و سیاست بی سیا
ست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بتقاضای نفس بی اختیار صادر میشود از علمای سلطنت
احمد نگر نیست خود جنس است شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح است بعد تواتر رسیده
رقعه ۱۳۳ از آخر عبدالرحیم جلت کرده بود آنچه مشتاقی بود از چگونه داری بهره تمام داشت روزی حضور ایستاده
بچه ملائی در کمر داشت نوشتم آنگفتم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این ازین طرح
پرسیدم چیست گفت رفضی کش فرموده ام که در سرکار الاهم چهار بهمین طرح و نام طیار سازند
از کمر برآورده نذر کرده عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز حقیر در سرکار شریف باشد و رفته ادا
بجا آورد و احوال پسران و سرور فرزندان را بعنایت الله خان گوید که او عرض نماید تا بقدر رسیدگی عنایت
کرده شود رقعه ۱۳۴ اخان جهان بهادر در گذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه غافل

تا کجا بر غالب این ایام چه پنداری دکن بهشت است و چه دیگر می آرزوی آن پیکر آری نگار بر
بدتر ازین نیست نظم گشتن این کار عقل و هوش نیست • شیر باطن شحنهٔ خرگوش نیست • عالمی را
لقمه کرد و در کشید • معده اش نعره زنان هل من مزید • دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست
کو به دریاها نگردد کم و کاست • هفت دریا را در آشامد هنوز • کم نگردد سوزش این خلق سوز •
سنگها و کافران سنگدل • اندر آیند اندران خوار و خجل • هم نگردد ساکن از چندین غذا •
تا ز حق آید مر او را این ندا • سیر گشتی سیر گوید نی هنوز • اینت آتش اینت تابش اینت سوز •
هر قدم بیرون نهد از لامکان • آنگه او ساکن شود از کن فکان • چونکه جزو دوزخ است این نفس ما
طبع کل دارد همیشه جزوها • این قدم حق را بود کو را کشد • غیر حق خود کی کمان او کشد • توفیق خواهم
ز حق یا شکافته تا نبود بشکنم این کج و ناقص • او تعالی توفیق کرامت کناد ازین تیره روز
رهائی بخشید بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ اکنون که نصرت جنگ آن مراجعت
فرستاده بود • مطالعه در آمد • برای داود خان نوشته است • در اظهار خدمتگذاری خود نموده •
در جواب چیزی نباید نوشت • تا فتح قلعه سیواس نشود بعد از آن شاید که بعضی ازین التماسات
قبول هم شود • در میان خود امکان ندارد • دیگر برای ... قلعه گیری به ... خان حکم رساند که
هر چه ضروری باشد بفرستد و تعلقه داران آن طرف نیز بکار و کار آلات توپخانه از خانه و ...
گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برساند بحکم الله الواحد القهار بفضل الله ایشان رقعه ۱۳۶
از عریضه سپهدار خان فتح شد که بی نهایت پسر سید احمد ... علی الکه ... هزار سوار
تا بنیان اضافه یابد • خلعت و شمشیر و اسپ و فیل بسال کرد • برای همراهیان تمام اضافه تجویز نموده
و ازین مژده سفر پرداخت و فیل را هم اگر عنایت ضرور است باید که ...
پنج زنجیر فیل برای فرزندزاده بهادر آورده هم نذر گذرانده ... کرده ...

و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیرید رقعه ۱۳۸ اسپ نیج لگام
فرزند دست خان در باب سید میر که چیزها نوشته اند اصلی ندارد باینه اند خود را در صحبت این میکشند
از عنایت الله خان پسر از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را
هم در باب اعانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت ع خیار تا بکجا عیب مفلسی پوشید
رقعه ۱۳۹ انگامه که بهرام خان دم گذشت از غفلت همین دم است رو تا باید داد بل پشت
او کم از آنها بحسب بی توجهی باید شکست هیچ آدم تندین خبر دار کجا هم سر اسپان چنان فربه کرده
اصطبل را بنحوی رونق داده بود که گفتن میست نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین سیف خان
در باب تنبیه مفسدان تاکید بنویسید ساعدت هم حرمت شده محل نظر نمانده الاهم فالاهم رقعه ۱۴۰
مهین پور خلافت برای اضافه پسر چار بین نوشته اند ظاهرا سواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد
و افزونی ذات خود بر بزرگ صورت نمی بندد به پاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت می توان کرد میان
رضوی خان و بند و صحبت برانیست نذر آن خصمان اختصموا فی ربهم الایة تهدیدی بهند و باید نوشت
رقعه ۱۴۱ روح الله خان با آن وضع زرها ادا کرد این مشرف مال را هیچ باید باین وضع زر جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب او را در حضور بسعادت ادای آن نباشد و کمیل را
نشانده همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و شهر فیما می الی النصیب امین پا باقی نکند اعلی حضرت طاب ثراه
برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فورا چیلهای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بعرض وصول می آوردند
یاد داریم که روزی از جعفر خان پدر آ میکه بمنصب وزارت سرفرازی داشت در غسلخانه نشانده تقریبا
گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم با تعلق داشت بنده را گفتند
و جهرا او کم نسبت آنحضرت بسیار مهربان فرمودند که بعد برخاستن دیوان با هم صفا دید داروغه را
از خان مذکور شاکی ساخته اند رقعه ۱۴۲ اینکار صدر بصدد مستحقین را کم حضور می آرد کمر نفسی

در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه
منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور
باید گفت باآنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته هنوز نفهمیده اند که این جماعت
نیستند که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای طرا و دولگی کابادشاهی حسب الحکم
جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتایید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از
کسی کار بادشاهی درست بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بتقدیم تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و
در صورت سقط شدن اسپ بکار بکار رسید الاعطا اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴
تربیت خان هنوز محتاج تربیت است ندیکه برای احشام قلعجات گرفته است اخراج بسیج رسیده
که از روی حساب کسی نمی داده سوانح نگار نیاکار چه میکند او را خود بهمین مقرر نموده شد این جماعت
با اغراض نفسانی کارها عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند
قلعجهای مستحکم بستن مفسدان نیز بگری نگاشته این علیوردی خان را چه شده است اگر از احوال خبر شود
هرگز هرگز تا اینجا نرسید بعزل جاگیر این بیهوده برهان الدین خان که از بی جاگیری نالش دارد
باید داد و ظاهر نوشته است بخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این چه حرکت است که بی موقع
آمد و حصه روایان کلان نظر نشسته طلب احشام کرد نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان
نامحرمان تخریب نخواهند آن وقت شما کجا خواهید بود و قابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت
است میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت کنی الحقیقت
کار خدمت برهم نمودن تنزل گی و روز و حق سرم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن تقویت کفار
خسران مال است آمین که مومن ملتفت است بهر حال قطعی اوصول طلب تمامی احشام گرفته
بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خاصان و بادشاهان بی بنیان بر خود لازم دانند که

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از
حضور مقرر شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شده قوت بقا دست هم نبوده
چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چرا خیانت نباید اگر تنخواه نمید اوند آمدن خود سیه اوند با وجهم
از طرف خود تاکیدی بنویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدر آبادی ظاهر بدر لاهور در گذشت
فقیر از نبیره که پیشش حضور رسید تعلیت کرده ورثه دیگر ندارد دیوان صوبه آنجا بنگارد که اموال او
بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران
گماشتهای خلیفه اند نه مستحقین و ضعفا دیگر اند از ان نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ مرحمت خان امروز
لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود در وهن چار ماه نقد بدر انداخت که پانهادی آید بیرم خان
کرده دیگر انداست آن کوته عقل و کنده فهمی را بگوید که در آستان بند حضور مقرر است نقد هما
داشته باشد و الا قدم در غسلخانه نگذارد مردم را باید که نفقتها لباس ساده پرکار داشته باشند نیست تکلف
خاصه زنان است همانهای زیبنده حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق عطفت گوش او باید خواند
رقعه ۱۴۸ اما که بان سخنوریم این کار خانه هم سنگ یکدیگر گرفت آبدارخانه هم بابت نابینیت هوشیار
وجزوسی ارد غما آن است که همه وقت همه جا کارخانجات عمده خود نسبتوزکی آراسته دارند تا وقت کار
حیرانی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها باهویدا گردد و همه دم سینندگان شان وقت
فدا دهان معلوم کنند رونق و شکوه او معاینه نموده نتوان بنیان بپیت گرفته مهمات مهمات عو
قدر این مهمات متقاضی حساب و بامصوب رب الارباب عاقل خان جواب الحکم که درباب بنا نمودن
قلعه دارالخلافت به مهابت خان جاری شده خوب نوشته نوکر همچو باید انشکر بنده ولیته رقعه ۱۴۹ افد و
درگاه وزارت خان عبدالرحمن در گذشت به ادیوانی مالوه چند هم نوشته نفرستد که خدمت
کرده باشند رکنا سعد الله خانی در جایی که بر آن نهکب دیوانی بوده گفت که کار سرکار به الا

بکسی باید فرمود که جوهر کار روانی و دماغ معامله آرائی باشد علیل غرض رقعه ۱۵ الفقدوے
مدار المهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که
شما همه سپه لیوان قدیم خود را بتجرد بنهیم و ذکاتی سپارید بمختار ... الافضال خان میر
منزه نمانده عنایت الله خان را بواسطه المطالب ایشان کردیم باید داشته باشند که کوکلتاش خان
درحین نظامت دکن روح الله خان شنگلم صوبه داری حیدرآباد مصطفی ودائی ناشناسب
شده بودند مصلحة چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت باشنا داشتیم از زبان اعلیحضرت
شنیده ایم که عرش آشیانی اکبر بادشاه روزی فرمودند که تو دلیل سید القیر ... ملک الشعرا
شده دارد اما غرور خوش نمی آید ابوالفضل با بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که
نوشته را میتوان انداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت غرض که صاحب این سلطنت بزرگی
لطافت که حرم بنده خان بر قرار سیدار رقعه ۱۵ خان فیروز جنگ خود را تمام گذشت ...
فرزند زاده از برهانپور آمده بدیدن شیخ نرفته روانه ... لفظ سپه سالار که دیدند سپه سالار از ...
معلوم شده باخبر عجیب است درین باده فرمان رفته نه ما گفته ایم بنابرینکه منصب سپه سالاری از
پیشگاه رقعه ۱۵۲ محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت تبکا خان از زبان مردم عوام
روزی در سوار شنیدیم که این را نسبت او مردم چه قدر ... گفتند بگفتیم که او از شرارت باین
از صدارت باز آید سود نکرد خرابی اعمال خوب است خود بتر میدانند که بر آن رفته چه گذشت
رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره بیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بسیار و گر نه همه
که ظلم کردن ... آوردن طلبه بر ایشان گرسنه اخذ خدمت و داغ بار ساختن ست دیده دو ا
از عهده بازپرس آنحضرت که در شکست بر آمدن مشکل جای یقین ... جاگیر بیدار اماحظه باید داد
... داد و از ... غفلت ... او داد غلام محی الدین نامی نوکر عالیجاه کابلی چیده بدبختی ... کرده

برآوردنش ضرور است بیت این مصرع هند نه یا صورت اند دشمنان اند و صورت اند حیلا تبدیل
مزاج فحش آهوان با طبل مانند ایشان کو اسلام کجا رقعه ۳۵ اما بیجاه تتمه طلب و دیگر کرده الا داده
التماس تنخواه به برگشته بودهی کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد باید به حیضا
به حساب مطالبه نقدی قیمت جواهر و غیر آن مسدود خواهد شد سود و اسود اگر نسبت اعلی حضرت
زیاده بر چهارم حصه از جهانگیر پادشاه زاده ها و امرا موقوف میشد تنند به عهد اعلی ضابطها بی ضابطه
بعضی اوقات جمدة الملک بجا خویش گفته اند که بار ها بکار بهتر نجات گاهی نامرشده ایم اگر گاهی
اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و این معنی باعث کاربیط با لفظ بر
رسیده بود در هنولا که از عرائض نسیان معروض شده که تخمیم التیم به الفقار خان نه بهم آورده و بسیار گذارند
و حصه خان مذکور تنگ کرده طلب است حکم والا بنام جمدة الملک عز صدر یافت که نمک کبیر خود را
زود رساند چون در رسیدن آن اهمال واقع شد نقد نقد برضا گذشت که ایشان محمد اشرف پسر
بیگ فقید جالاکیر و بر و عرصه تنگ است در زود شتافتن تساهل چاه می شدند بگو و بود صادق
دگیست ع دیگر خود شناس که ترکی تمام شده رقعه ۴۵ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور
تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه ذاتی و شرافت نفسانی در حق او بیشتر است با وجود
اهانت منصبداران پادشاهی ره امید از دو قول سعدی یاد می آرد بیت من آن مور خواهم که پا نیم
بنده بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعدالله خان است که از الفضول علم و بوتل کی
دیوان کی صفات کلی آراسته باشد و یوسی قلم و دوات پیش نهاده یا جوانی با تصویر آراسته
عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و با اعتقاد خود نوکر درگاه الا ننشینیم خود شمارد
و شیانی که باید مراعات آن نا مرعی ندارد رقعه ۵۵ فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند
که بیگانه لشکر بود جهانگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان بپرسید که این خبر را با چه سبب تشکر

اگر شاه ابای این مطلب با آن فرزند زاده کرده اند چه مضایقه والا از این خیالات در گذرند که
اخلاص فولی نمی افزاید بل از افزایش غرور رسید آزار شاید که فی باسمه تعالی و کیلا و تا اد عوانج کلهم
و نه جلیهم ظلا ظلیلا رقعه ۵ اخبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شعر الیسا نهای جوهر خداد
و همه آنی ادحطیه سید الشهیم رضی الله عنه این اجر که نوشته اند بسیار خاده و فوایدش تا باید ازل
چشم بینا کو شخصی حکایت گوید پیش تا گفته بود که این گونی بهتر از خود نمیدانند جواب داده ایم که بهتر از
خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۵ اخان فیروز
جنگ بیگ من منحوستیم برای عبادت آن دولتخواه خود بیایم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمایم
لهذا سعادت خان را نیابت فرستادیم تا چه بایند [illegible] اظهار ما فی الضمیر کنند [illegible]
بهم [illegible] انگوست [illegible] آن [illegible] مطلب میگویند لهذا به خود
هم نا گوار [illegible] انشاء الله تعالی بعد صحت کامل [illegible] جهل کجا [illegible] فرد یا [illegible]
من چه [illegible] آند و مرا پسان رقعه ۵ اخان فیروز جنگ بیگ من [illegible]
فتح لاعلاج است فدوی زاده [illegible] کسی که [illegible] انعامات [illegible]
با [illegible] آن دولتخواه خود [illegible] چون [illegible] سهل [illegible] باشند
باز [illegible] بیهان [illegible] آن [illegible] بهم [illegible] آخر [illegible] گردون
ساختیم رقعه ۵ اخان فیروز جنگ بیگ من [illegible] بیت بیت گردیمی
و [illegible] در پیش نمی [illegible] از احوال [illegible] اکثر اطلاع میداده باشد تا که
صلت [illegible] خانه زاد [illegible] خان [illegible] داریم [illegible] گل [illegible]
گل است رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۵ انصرت جنگ [illegible] ابن [illegible]
در ظلم [illegible] چه [illegible] تصرف [illegible] آورده اند [illegible] نفسانی

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران
دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بد نموده بیشتر در باب کشتن کدو [illegible] بدست [illegible] که این دو دولت
و ملک میسر دست بدست ❊ رقعه ۱۹۱ ❊ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم
و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین بکرر خوانده ایم
با سلیقه ملک گیری و فضل اسیری نداریم رقعه ۱۹۲ خان نصرت جنگ دو پسر غنیم چتینیان [illegible] را
بسبب غفلت خان پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که انجا هم کار سیاست دست آنها اگر کوتاه باشد
و در کار خللی شود نهاکه بعضیها با آنها بجیاب یک کمان تیری انداز نمی همند که خود در لشکر
تیر بال آخرت [illegible] ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو ❊ از مکافات عمل غافل مشو ❊ صبا بلطف بگو
آن غزال رعنا را که سر بکوه بیابان تو داده مارا ❊ العاقبة بالعافیة رقعه ۱۹۳ نصرت جنگ
بی یورش نگرفتن چون گرفتن کن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت یافت
الحال چند روز بعد خیریت اثر شده بشود مداران بر خزانه هندوستان سهلهای کلی طلب [illegible]
شده بشود و در ملک دکن فتنهای قدیم عظیم بسیار شنیده بشود زمینداران بیجاپور که بی اصل است طلب
متصرف است نیز سیوا اینها [illegible] ظاهر [illegible] استحکام ندارد حالش نگفته [illegible] خان
متفق [illegible] سیوا [illegible] حقیقت ملک [illegible] نائب خود که
داود خان باشد [illegible] تغافل [illegible] رقعه ۱۹۴ خان نصرت جنگ من ارباب کار [illegible]
حال مردم متدین کم [illegible] از اول تا آخر [illegible] آید [illegible] گرفتن و دادن
پاک [illegible] آب [illegible] نخواهد [illegible] خواهد کند
[illegible] خواهد شد [illegible] اطفال [illegible] امروز

بی اندیشه فرمانروش است بهر حال از ارباب کار نبوده بی اعتبار را در هیچ حال احسان و تساهل باید
و هر لحظه بحفیظ و الامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵
میرزا بخشی اخلاص کیش نجابتی بمنصب صد و پنجاهی سرافراز شده در دیوان تسلیمات بکنند رقعه ۱۶۶
میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ثالث ندیم بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و
عطای ده هزار روپیه بعرض بیگم صاحبه عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد فمن عفا
واصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد در عرضداشت
آن قدیم الخدمت از نظر گذشت اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه
گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص پرورده لطفهاست با دیگر پیچیده‌ایم دیگر کدام گوشه بهتر از این
میخواهد صورت مبالغه البته منظور نشد التماس آن قدیم الخدمت را در حیز پذیرائی خواهد شد و
یکهزار روپیه ماهیانه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان
بهادر حمید الله حرف خیر روز است که شاه عالیجاه عرض نمود که پیش دشمن جانی من است حمید الدین خان
در خیرین رستم خان گفته‌ایم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمن نیست خان حمید هم شاید نباشد و
احوال رستم خان بین ظلوم جهول بار خود فکر کرده‌ایم از حال خود چرا غافل آید و مقدمه موت خود
همان است که الموت قریب من شراک النعل اقرب من حبل الورید هاهی ها افسوس افسوس بیت
گهی انسوت گاهی نعل گاهی نیا یا یم هیهات سیر کرده ای عمر سپر سیم گردانیدم اگر مناسب داند
بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد معاف سیم تا در امانت این فانی خیانت نکنند سر هیچ خاطر
برنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان سرور ابو الوفا حاضر بود که در دوستی
آمده چیزی برای عیال خود خواست گفتیم فقیر را بعد کار فقیر دل بریده و گریبان دریده
فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چیزی ... این

نفس پرداز تقلید نشود میگویند للمصلی اللهم نجنا عن قوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۰

هدایت کیش و اخلاص اندیش از سلام آوردن خیلی بر خود میبالد و حسب الحکم جمال الدین در حضور
چشیدن و نارسائی مزاج دو دین در اینجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه بخشی خیر و بار نامه
بسازد ورنه خود دانشان خشت شکست زیرکان زمانه میگویند زیرکی از زبانه شکست به خدا
گوش شنوا و چشم بینا دادم علام علی اهل الرشد اسعاد و سلوکی که این کوبکان بادشاهزاده
کردند اشنیده باشید چگونه خود کرده را درمان نیست باطبق [illegible] این نکوا مان حکم کردیم
دیگر اجابت و تسخیر کردن ادیم معلوم نمود که این میبنان آنقدر جرات بهم رسانیده که به حضور
بادشاهان موضع عرض خواهند کرد و حصال اهل النسبت آن معاونت نموده خوب یار باقی صحبت
باقی انشاء الله تعالی مو هم بفضل حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته زده بیار علی بیگ بدل
حسن بیگ میران از چکله کوثر بایت بخشی افضل جهل تغیر نشد که آنجا تو از مدار سکنند و
سر زمین بنیر شد میگویند اگر قومی نمی داد و بر زداد حق است اخر الدواء الکی این حکم
از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان اعلی حساب
جاگیر عالیجاه عالی امین گشته الله دیوانی کردن آسان این مشکل در بعضی محالات حصه سبا
شما زور ظالمانست اکثر مبتدا سیی باد دان کار رنجیده فهمیده بمیزان کم رنجیده نقد تعیین نمایند
کرانبه خیرباشی الیسطه شیم عاملان خویش باید ردیوان و واقعه نگاران انبا نفس اثین
و فوجدار نباشند قهرا که اسبهیت افسرزمین قم گوید که این باغی بیا حکیم بادشاهزاده
محمد کام بخش [illegible] الغیب رباعی آتش [illegible] هو دوم
چاپلم [illegible] دامن خویش

رقعه ۱۷۱ امیر جلال الدین که ارشاد عالیجاه [illegible] شاهزاده [illegible] بخشی باد

سیدزاده کریم النسب صحیح النسب است چرا برآورده نمی‌شود از دلیل سید رقعه ۱۶۳ الوشته معتمد خان حمید
نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد و بنده دست از این چیزها بیرون دهد حالا چون او خود متوجه
بیزار است دلتنگی شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۶۴ اسدخان و سیرش
بحضور نوشته‌اند که پادشاهزاده بحمایت راناهی حبلی کمر بسته‌اند و متوجه‌اند که بقلعه درآیند چنانچه
یک ذره بدین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مردود از خبرداری بندهای پادشاهی
نتوانست از قلعه برآید و ایشان را بهره تاخیر در فتح قلعه همین سبب شد حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده
و بفتح ساختن قلعه آنها باید نوشت و بکر تعلیم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بداک لگرفته نشود
که نسل پادشاهزاده مرحوم مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود در حقوق خدمت
صدساله لعب اطفال است چه کشوریکه در و کودکان خداوند شوند شریف مکه در هندوستان
دولت لبیب شنیده هرسال برای جلب نفع خود ایلچی مقرر ساخته مبلغها که مستقیم برای تحقیق مستحقین است
بجهت او فکرها بجا باید نمود که بآن جماعت سید دست این مبلغ بحق ایشان برسد سوداگران
عمده و مالداران و تجار بندر مبارک نسبت از طرف خود بنویسید که اگر بطوری معرفت شما مردم
اهل استحقاق حرمین شریفین سالم توانند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی مخصوص
اظهار و شهرت نذر مکرر الاهم نیست مطلب خوشنودی ارواح مطهره حضرات جناب جل علا و حبیب او است
صلی الله علیه وآله واصحابه در صورتیکه ایشان مستفید باشند چرا مستحقان این ملک نباید رسانید که و همه
مقامات جلوه او سبحانه ظهور است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام اسدخان رقعه ۱۶۵
بعمین الیه خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسید بلکه بحضور نوشته آید که تجویز خلعت و جیغه جلالی آنها
بالشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم منصبی اما احوالش مفصل اطلاع ندارید
او مستیب زنگار و داخارج بعرض رسید که وکیل منصبداریکه در صوبه کشمیر جهانگیر وارد نبا برتعرض

محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی فرزندی رجوع داد و بعنایت وطن داری
حق آن منصب ارزان کشمیری بی پیر نمیدهند درین صورت جهلا اگر عذر جهالت عقلی کنند
شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مکرر آباد را بلند گفته‌ایم و باز میگوییم که
مدار در استحقاق حق و منع تعدی [illegible] سعدی بیگ هیچ یکی از فرزندان نیست تا به دیگری چه رسد
بیت مرصع بهار میر که مرحمت شده غیر از رفو بسیار کهنه نبود بهمان اکتفا کنند و از فرزند [illegible]
رقعه ۷ ای فرزند عزیز بهادر بانو بیگم دنیا فیت آخرت آمیزی شد هر چیز یادگار خواهد ماند
خواهد آمد و همراه بقا رگو رخواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است فرزند خود را
فردای فرزندگان باید داشت حاصل آن است که وقت حال که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت دانند
و در امر خیر و صلاح آنچه توانند فرو ابمل آرند حال را رفته و آینده را نشده شمارند زیرا که حال را رد
در وقت نیست و آینده را در آمدن [illegible] سعدی همه فرزندان مرحوم میگوید و سکندر گفتن
رقعه ۷ ای فرزندی باخلاص را که بدیده او فرستادیم جهت تنبیه بر تغییر اعتبار او افزودیم
ظاهر [illegible] و شیدا افزود و قدر خود را کم کرد استغفر الله لازم آن است که لوازم اعتذار
و استعفا بجا آورد و حسب [illegible] بدیده نصرت جنگ ببرد و عذر با نخواهد خود را از [illegible]
پیش نگاه دارد نعوذ بالله کافر گیچو فر اموش نساز نظم هیچ دانی کشمیری چیست شیر فرزند را
دانی کیست * آنکه با دشمنان تواند ساخت * و آنکه با دوستان تواند زیست * رقعه ۸۰ ا
فرزند عالیجاه عرضداشت کنند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده‌اند احتمال قوی که
سید سعد الله درویش نوشته باشد بنویسد که عبد القادر بیدل درین مقام مصراعی خوب گفته فرد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن * اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید * نام ابو القاسم خان
که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دار

ص ۱ بخشنده تر از بخشندگان
ای تا سزاگان این معنی
کباران بخیلی کی منظو بیست
ای آنجه گردانیدن
یعنی از حد در گذشتن
ای روزی
[illegible]

خواصان آنحضرت گشته دخیلی در مزاج اقدس پیدا داشت و لطیفهای حسب حال و موقع بعرض
می‌رسانید صادر شد رقعه ۹۷ محمد اعظم شاه باید نوشت که با فرزند حسن دیانت و جوهر شعور
ایشانیم زاید به باز آنکه بیچاره تا چند بحال تباه در سینه خواهد ماند بر بادشاه حقیقی ارادت حق
ناخشنودی خالق ست نمیدانند که فضل شاهنشاه حضرت آمرزگار حقیقی عفو جرائم بیشمار
عاصیان به کرد و اسیر باید برای خدا و خاطر با کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بر دارند و آن
ضعیف را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عطف گردانند تو هم آنچه کردند سزای آن
روز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذشتنی است ما انهم بس ساقی عفو ناکرده گناه در جهان کیست بگو
کلمه عجیب از زبان میان عبداللطیف قدس سره الشریف یاد دارم که خدا ناترس را در مزاج
راه دادن فرموده حق را از در راندن بدترین گناهان است متمم حقیقی زبان عاصی سیاه
اثری بخشاد زیاده برین چه باید نوشت رقعه ۹۸ حسب الحکم آنکه فدوی از خانه
عبداللطیف خان هرگاه برای سلام عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار اسب
باشند بعد سلام دست بسر گذاشته عقب ایشان بروند اگر به پالکی سوار باشند بعد سلام
مختار هستند اگر بر فیل باشند برابر راه بروند اگر متکلم شوند جواب بدهند والا از او کناره جویند دیگر
پنجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان را دربان بدهند و دیگران را علیک
نقل شقه ۱۰ شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان درگذشت
بوکیل باید نوشت که بعرض رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست
عنایت الله خان حسن عمل هرگز پیدا ندانند جفوه پرور سرکار الا این کار خلاف نماید
درین صورت نیست که باور کنیم عنایت الله خان راضی شود و صاحب این نماند این مثل کاغذی
خواهد بود و وصول شدنی نیست چگونه جمع می‌افتد رعایا و سپاهیان میگرفتند و نهیب او

باین درجه بگوش بخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیار خوشنود نیست تغییر تغیر در کار
شنیده می شود
خوشنود الهی و دعا همه باز پرس پادشاهی شهر دست دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرما یا
میر تقی و در عوض باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد بر وجه جاگیر به اعظم خرج عمال نگرفته
تمام شد ۱۳ — الرقعات گشته تن جمیع عمال ۱۳

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سرور موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
مخفی مباد که درین هنگام میمنت انجام انشای دلپذیری و منشآت بی نظیری مسمی
برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام
سرآمد کلام سخنوران و درة التاج بلاغت و بیانست در مطبع صاحب مجد احتشام
مصدر فیض و انعام جناب منشی نول کشور لازال بالفرح والسرور
در شهر کانپور بماه جولائی سنه ۱۸۸۴ ع مطابق ماه رمضان سنه ۱۳۰۱ ه نوبت ششم
رونق طبع گرفته صبای اختتام پذیرفت

۲۲۴